



نگاهی به سیره نبوی  
و اصول عملی زندگی  
رسول مهربانی

# ناسبات

لیلا غلامزاده



جشن  
روش سومین مسابقه کتابخوانی با موضوع **سپهر زندگی** واری

مهرماه ۱۳۹۳ لغایت تیرماه ۱۳۹۴

[www.rushana.ir](http://www.rushana.ir)

برچسب (Label) جشنواره



نشر معارف

تلفکس: ۸۸۹۷۹۱۷۱

تلفن: ۷-۸۸۹۷۹۲۰۶

# جشنواره کتابخوانی با محوریت موضوعات سبک زندگی

موضوع	زمان برگزاری	دوره
ازدواج		فصل اول
حجاب		
زندگی حسینی		
تفنن و اوقات فراغت		
آداب شهروندی		

ولایت و زندگی	۱۵ دی لغایت ۱۵ اسفند	فصل دوم
روابط خانوادگی		
مدیریت جهادی		
زندگی در عصر جدید		
سیره نبوی		

اقتصاد خانواده	اسفندماه لغایت اردیبهشتماه	فصل سوم
بهداشت و سلامت		
حکومت اسلامی		
زن و سبک زندگی		
محیط زیست		

اخلاق مهدوی	اردیبهشتماه لغایت عید سعید فطر	فصل چهارم
هنر و معماری		
فرهنگ اشتغال		
تدبر در زندگی		
فرزندآوری و تربیت فرزند		

با استعانت از حضرت حق نشر معارف بنا دارد در سال تحصیلی ۹۴-۹۳، چهار دوره جشنواره کتابخوانی با موضوع سبک زندگی برگزار نماید، هر دوره از این جشنواره‌ها شامل ۵ عنوان کتاب از مفاهیم کاربردی و الگو محور همراه با جوایز متنوع می باشد.

## قرعه کشی های هر فصل از جشنواره

شما با پاسخ به سوالات کتاب "تردبان آسمان" با کسب ۸۰ امتیاز از ۱۰۰ امتیاز ممکن در قرعه کشی شرکت داده خواهید شد.

جوایز قرعه کشی این کتاب شامل ۵ کمک هزینه سفر مشهد مقدس، ۵ عدد تلفن همراه هوشمند، ۵۰ بسته‌ی نفیس گنجینه و ۵۰ بسته فرهنگی می‌باشد.

سایر کتب این دوره عبارتند از: مدیریت جهادی، بی‌من؛ باولی، خانه سازی، زندگی دکمه بازگشت ندارد؛ برای کسب اطلاع از نحوه تهیه بسته به سایت [rushana.ir](http://rushana.ir) مراجعه فرمایید.

قرعه کشی ویژه فصل دوم جشنواره: به شرکت کنندگانی که از مجموع ۵ کتاب (۵۰۰ امتیاز ممکن) ۳۰۰ امتیاز را کسب نمایند به قید قرعه ۱۴ سکه تمام بهار آزادی اهدا خواهد شد.

## قرعه کشی نهایی

در قرعه کشی نهایی افرادی شرکت داده می‌شوند که در طول فصل برگزاری جشنواره حداقل ۱۲۰۰ امتیاز کسب کرده اند.

به یک نفر از ایشان به قید قرعه یک دستگاه خودروی رانا، اهدا خواهد شد.

## روش شرکت در جشنواره

با مطالعه کامل کتاب و پاسخ به سوالات آن، به روشی که در ادامه خواهیم گفت در جشنواره شرکت نمایید.

## ثبت نام و پاسخگویی از طریق پیامک

شرکت کنندگانی که در فصل اول جشنواره به صورت پیامکی شرکت کرده‌اند، در این فصل از جشنواره نیز می‌بایست به روش پیامکی شرکت نمایند.

ابتدا برچسب (Label) جشنواره را خراشیده و کد ۱۲ رقمی شرکت در جشنواره را به همراه پاسخ سوالات با توجه به الگوی زیر به شماره ۳۰۰۰۸۵۸۵ پیامک کنید.

پاسخ سوال دهم  
نقطه  
کد ۱۲ رقمی  
۰۱۱۵۶۲۷۴۸۶۸۱  
۱۱۲۳۴۱۲۳۳۱  
جواب سوالات  
پاسخ سوال اول

به این ترتیب شماره کارت و جواب‌های شما در سامانه جشنواره با شماره تلفن همراه شما ثبت می‌شود.

### تذکر مهم

- ۱- در صورت پاسخگویی از طریق پیامک، دیگر امکان پاسخگویی از طریق اینترنتی برای کتب دیگر شما وجود ندارد.
- ۲- ده رقم بعد از نقطه از چپ به راست، نشانگر گزینه صحیح سوالات می‌باشد.
- ۳- تمام گزینه‌های صحیح می‌بایست پشت سر هم و بدون فاصله باشند.
- ۴- شماره تلفن همراه و کد ۱۲ رقمی به عنوان شناسه شما در جشنواره محسوب می‌شود.

## ثبت نام و پاسخگویی به سوالات از طریق سایت جشنواره

شرکت کنندگانی که در فصل اول جشنواره به صورت اینترنتی شرکت کرده‌اند، در این فصل از جشنواره نیز می‌بایست به روش اینترنتی شرکت نمایند.

برای ثبت نام و پاسخگویی به سوالات جشنواره، ابتدا به سایت [rushana.ir](http://rushana.ir) مراجعه نمایید؛ پس از ثبت نام در سایت جشنواره، از طریق لینک ورود کاربران که در سمت راست، بالای صفحه قرار دارد، با وارد کردن نام کاربری (شماره موبایل) و رمز عبور که قبلاً در هنگام ثبت نام انتخاب کرده‌اید، وارد پروفایل خود شده و ابتدا از طریق لینک ثبت کارت آزمون، کد ۱۲ رقمی خود را ثبت نموده و در ادامه از طریق لینک شرکت در آزمون و با انتخاب کتاب مربوطه، پاسخ سوالات موجود در هر کتاب را ارسال فرمایید.

### تذکر

- ۱- کسانی که در جشنواره‌های گذشته در سایت ثبت نام کرده‌اند، نیازی به ثبت نام مجدد ندارند.
- ۲- شماره موبایل شما همان نام کاربری محسوب می‌شود.

### شرکت در کتب فصل اول جشنواره

علاقه‌مندان می‌توانند با مطالعه و پاسخگویی به کتب فصل اول جشنواره (از گشت ارشاد تا چادر المیرا، زندگی حسینی، میثاق غلیظ، مثبت شهر، اوقات فراغت) از امتیاز آن‌ها جهت شرکت در قرعه کشی نهایی (یک دستگاه خودرو رانا) بهره‌مند گردند.

۱. براساس تصریح کتاب:

(۱) برای هدایت مردم می‌توان از هر وسیله‌ای استفاده کرد

(۲) هدف وسیله را توجیه نمی‌کند

(۳) هدف و وسیله مهم نیست، رسیدن انسان‌ها به خدا مهم است

(۴) هدف و وسیله مهم هستند اما هدف مهم‌تر است و می‌تواند وسیله را تحت‌الشعاع قرار دهد

۲. براساس تصریح کتاب کدام مورد از موانع حرّیت است؟

(۱) دنیاو جلوه‌های ظاهری

(۲) امیال بشری

(۳) کند و زنجیرهای اجتماعی

(۴) همه‌ی موارد

۳. این سخن از پیامبر اکرم(ص) نشانگر کدام ویژگی در شخصیت و زندگی ایشان است؟

«هر که از دسترنج خویش بخورد، از صراط چون برق درخشان بگذرد.»

(۱) ساده‌زیستی

(۲) حریت

(۳) استقلال

(۴) عزت

۴. رسول خدا(ص) برای آنکه دل‌های مومنین پراکنده نشود آنان را به چه کاری امر می‌کند؟

(۱) پیروی از ولایت

(۲) نظم و انضباط

(۳) تقوا داشتن

(۴) عزتمندی

۵. براساس تصریح کتاب طلایی‌ترین کلید و خلاصه و مفیدترین راهکار برای یک زندگی بی‌نقص کدام است؟

(۱) اصلاح رابطه با خدا

(۲) صبر و استقامت

(۳) مشورت کردن

(۴) عدم مداهنه

۶. بر اساس فرمایش پیامبر خدا(ص) برترین جهاد کدام است؟

(۱) مبارزه با هوای نفس

(۲) مبارزه با ظلم و ستم

(۲) دفاع از مستضعفین

(۴) دفاع از حق و حقیقت

۷. طبق فرمایش رسول اکرم(ص) «سرِ عقل» چیست؟

(۱) فکر قبل از عمل

(۲) مقابله با ظلم

(۳) ملایمت با مردم

(۴) صبوری در امور

۸. پیمان «حلف فضول» یادآور کدام اصل از زندگی رسول اکرم(ص) است؟

(۱) عدم مداهنه

(۲) عدم استرحام

(۳) عدم انظلام

(۴) شورا

۹. براساس تصریح کتاب، کدامیک از ویژگی‌های مشاور نیست؟

(۱) تقوای الهی

(۲) تجربه

(۳) سیاست

(۴) علم

۱۰. رسول اکرم(ص) توانگری که ثروتش او را به سرکشی وادارد را به چه چیز تشبیه کرده است؟

(۱) بزدلان

(۲) جاهلان

(۳) نامردان

(۴) مردگان



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



سرشناسه: غلامزاده نطنزی، لیلا، ۱۳۵۹  
عنوان و نام پدیدآور: نردبان آسمان (نگاهی به سیره نبوی و اصول عملی زندگی رسول مهربانی ﷺ) / لیلا غلامزاده نطنزی.  
مشخصات نشر: قم: نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاهها، دفتر نشر معارف، ۱۳۹۳.  
مشخصات ظاهری: ۱۲۰ ص.، مصور (رنگی)؛ ۱۹/۵×۱۱ س.م.  
فروست: سری کتابهای جشنواره روشنا  
شابک: ۹-۷۴۶-۵۳۱-۹۶۴-۹۷۸  
وضعیت فهرست نویسی: فیبا  
یادداشت: کتابنامه

عنوان دیگر: نگاهی به سیره نبوی و اصول عملی زندگی رسول مهربانی ﷺ  
موضوع: محمد ﷺ، پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ ق.  
موضوع: محمد ﷺ، پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ ق. - سرگذشتنامه  
شناسه افزوده: نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاهها، دفتر نشر معارف  
رده بندی کنگره: ۱۳۹۳ ن ۴ / ۸ غ / ۹ / ۲۲ BP  
رده بندی دیویی: ۳۹۷/۹۳  
شماره کتاب شناسی ملی: ۳۶۶۹۳۲۸



نشر معارف



از سری کتاب‌های سبک زندگی

# زندان آسمان

سیری در سیره نبوی  
و اصول عملی زندگی رسول مهربانی

لیلا غلامزاده نطنزی



نشر معارف

## نزدیک آسمان

نویسنده لیلا غلامزاده نطنزی ناشر دفتر نشر معارف (وابسته به نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاهها) طرح جلد امیر اکبرزاده نوبت چاپ اول، ۱۳۹۳ تیراژ ۱۳۰۰۰ نسخه قیمت ۵۰۰۰ تومان شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۱-۷۴۶-۹

### مراکز پخش:

مدیریت پخش دفتر نشر معارف قم، خیابان شهدا، کوچه ۳۲، شماره ۲، تلفن و نامبر: ۳۷۷۴۰۰۰۴ پاتوق کتاب قم (نیمه اول) خیابان شهدا، روبه‌روی دفتر مقام معظم رهبری، تلفن: ۳۷۳۵۴۵۱ پاتوق کتاب قم (نیمه دوم) ابتدای بلوار امین، بلوار جمهوری اسلامی، نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها، تلفن: ۳۲۹۰۴۴۴۰ پاتوق کتاب تهران خیابان انقلاب، چهارراه کالج، پلاک ۷۱۵، تلفن: ۸۹۱۱۲۱۲ پاتوق کتاب شیراز سی‌متری سینما سعدی، بین چهارراه ذوالانوار و چهارراه مشیرنو، پلاک ۱۵۰، تلفن: ۷۱۱۳۳۴۶۱۵ پاتوق کتاب مشهد چهارراه شهدا، خیابان آیت‌الله بهجت، نبش کوچه هفتم، تلفن: ۵۱۳۳۲۲۰۱۱۹ پاتوق کتاب کرمانشاه چهارراه مدرس، خیابان پزشکان، پلاک ۲۲، تلفن: ۸۳۱۷۳۳۴۱۱ پاتوق کتاب کرمان خیابان شهید مطهری، بین کوچه ۵۴ و ۵۶، تلفن ۰۳۴۱۲۳۳۱۴۶۶ پاتوق کتاب رشت خیابان امام خمینی، روبروی بانک رفاه، تلفن ۰۱۳۱۳۲۲۰۶۹۷ پاتوق کتاب تبریز میدان ساعت، انتهای خیابان مقصودیه، جنب سازمان فناوری اطلاعات شهرداری، تلفن: ۰۴۱۱۵۵۷۶۰۰۰ پاتوق کتاب کرج چهارراه طالقانی، به سمت میدان سپاه، بعد از زیرگذر، جنب هلال احمر، ساختمان دی، طبقه زیرزمین، تلفن ۰۲۶۳۴۴۲۵۲۹۰ پاتوق کتاب شهرکرد خیابان ولی عصر<sup>ع</sup>، بالاتر از سه راه سینما، تلفن ۰۳۸۱۲۲۴۲۲۲۲ پاتوق کتاب قزوین چهارراه بنیاد شهید، روبروی بانک سپه و بانک مهر اقتصاد، تلفن ۰۲۸۳۳۳۶۲۸۰۶ پاتوق کتاب ساری میدان شهدا، خیابان ۱۸ دی، روبروی مسجد سیدالشهدا<sup>ع</sup>، تلفن ۰۱۱۳۳۲۵۳۰۲۰ پاتوق کتاب ارومیه تقاطع خیابان رسالت و دستغیب، نبش چهارراه مافی، تلفن ۰۴۴۳۲۲۵۴۵۲۲ پاتوق کتاب اراک خیابان امام خمینی<sup>ع</sup>، خیابان میزای شیرازی (مسجد سیدها)، ساختمان حوزه علمیه خواران، تلفن ۰۸۶۳۳۶۷۵۵۹۲ پاتوق کتاب اصفهان چهارراه تختی، ابتدای خیابان مسجد سید، روبروی بانک صادرات، تلفن: ۰۳۱۳۳۳۷۱۶۹۰

پایگاه اینترنتی [rushana.ir](http://rushana.ir) نشانی اینترنتی [info@ketabroom.ir](mailto:info@ketabroom.ir)

## فهرست مطالب

### مقدمه

- ۷.....مقدمه
- ۷..... ۱. پایه‌پا.
- ۹..... ۲. سین مثل سیره.....

### فصل اول : سیری در خویشتن

- ۱۵.....پله‌پله تا ملاقات خدا.....
- ۱۶..... پلهٔ اول: حد خودت را بشناس.....
- ۱۹..... پلهٔ دوم: هرچه بکاری، همان درو می‌کنی.....
- ۲۲..... پلهٔ سوم: الف مثل اعتدال.....
- ۲۳..... پلهٔ چهارم: ریاضت جاهلانه یا زهد عاقلانه؟!.....
- ۲۶..... پلهٔ پنجم: سادگی را تو به‌خاطر بسپار.....
- ۲۹..... پلهٔ ششم: بهتر از عبادت.....
- ۳۰..... پلهٔ هفتم: اگر سوار خَر نشویم، خُر می‌شویم!.....
- ۳۲..... پلهٔ هشتم: استقلالی باش!.....
- ۳۴..... پلهٔ نهم: هیئات من الذلَّة.....
- ۳۷..... پلهٔ دهم: تکلیف‌ها زیر میز!.....
- ۳۹..... پلهٔ یازدهم: منظم‌ها به‌صاف!.....

### فصل دوم : سیری در عالم

- ۴۵..... سرمایه‌گذاری سودآور.....

- پلهٔ اول: بَيْنِي وَ بَيْنَ اللَّهِ..... ۴۶
- پلهٔ دوم: سرت سلامت!..... ۴۹
- نردبان آسمان..... ۵۵

### فصل سوم : سیری در انفس

- پلهٔ اول: از قلبها وارد می شود..... ۵۵
- پلهٔ دوم: مثبت یا منفی؟ مسئله این است!..... ۵۷
- پلهٔ سوم: ماست مالی ممنوع!..... ۵۹
- پلهٔ چهارم: رَحْمِي که زخمی می کند..... ۶۱
- پلهٔ پنجم: دو روی سکه..... ۶۳
- پلهٔ ششم: هر چیز به جای خویش نیکوست..... ۶۵
- پلهٔ هفتم: وَ أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ..... ۶۸
- پلهٔ هشتم: وارثان زمین..... ۷۴
- پلهٔ نهم: مواظب باش بالای نردبان نباشی!..... ۷۷
- پلهٔ دهم: ز کجا آمده‌ام، آمدنم بهر چه بود؟..... ۷۹
- پلهٔ یازدهم: چشم و آینه و راهنما..... ۸۳
- پلهٔ دوازدهم: که عشق آسان نمود اول..... ۸۹

### فصل چهارم : سیری در عالم تدبیر

- تراشه‌های الماس..... ۹۷
- پلهٔ اول: به وسعت آسمان..... ۹۸
- پلهٔ دوم: آسمان بار امانت نتوانست کشید..... ۱۰۲
- پلهٔ سوم: اختیار ما هم دست شماست!..... ۱۰۷
- پلهٔ چهارم: هزینه‌های جبران ناپذیر..... ۱۱۰
- پلهٔ پنجم: فکر بکر..... ۱۱۲
- پلهٔ ششم: مرد است و قولش!..... ۱۱۶
- پلهٔ هفتم: کشف حجاب، واجب!..... ۱۱۸



## ۱. پایه‌ها

وقتی می‌خواهیم به مکانی برویم که برایمان ناشناس است، بسته به اهمیت مقصد و وضعیت مسیر، نوع عملکردمان متفاوت است. مثلاً افراد بسیاری روز قبل از کنکور، برای شناسایی محل برگزاری اقدام می‌کنند یا برای رفتن به سفر، با استفاده از نقشه و مشورت با کسی که راه‌بلد است، سعی می‌کنند بهترین مسیر را انتخاب کنند. هرچه سفر مهم‌تر باشد، چگونگی طی طریق کردن هم اهمیت بیشتری پیدا می‌کند.

وقتی که سفر حیاتی باشد و مقصد ناشناخته و مسیر دشوار، هیچ انسان عاقلی عازم سفر نمی‌شود، مگر با فردی بلدِ راه. از قدیم‌الایام هم اینطور بوده است؛ برای مثال، آن زمان‌ها که مسیرها سخت و نیازمند عبور از بیابان و صحرا بوده و بیم گم‌شدن و هلاکت از

تشنگی یا افتادن به دام رهنزان می‌رفته است، مسافران چه با کاروان و چه به‌صورت فردی، همیشه یک راهنما داشتند تا مسیر امن را نشانشان دهد. همچنین در مناطق جنگی که خطر آلوده‌بودن مسیر وجود دارد، همهٔ سربازان کاملاً پابه‌پای کسی حرکت می‌کنند که نقشهٔ مسیر را می‌داند و توانایی رفع خطرها و خنثی کردن آلودگی‌ها را دارد.

رسول اکرم ﷺ می‌فرمایند: «دنیا مزرعهٔ آخرت است.» می‌کاریم تا به محصول برسیم. مسیر زندگی دنیوی را طی نمی‌کنیم، مگر برای جمع‌آوری توشه‌ها و رسیدن به آخر کار؛ یعنی همان آخرت. جایی که نمی‌شناسیمش. کسانی هم که مسیرش را طی کرده‌اند، بازنگشته‌اند تا راه امنش را نشانمان دهند. همهٔ ما به‌خوبی می‌دانیم این مسیر دشوار است و پرخطر. پر از دام و دوراهی راه و بیراه. ما هستیم و سفری حیاتی، مسیری پرفرازونشیب و مقصدی ناشناخته. می‌شود مثل هر سفر دیگری لحظات لذت‌بخشی را پشت سر گذاشت و تجربه‌های خوبی کسب کرد و با رهاورد بسیار و دستی‌پُر به مقصد رسید اگر... اگر در لحظه‌لحظهٔ سفر و جای‌جایِ مسیر، یک راه‌بلد همراهی‌مان کند.

واضح است که از شرایط چنین سفری فقط خداوند آگاه است. یگانه راهنمای این مسیر نیز کسی می‌تواند باشد که تحت عنایت خاص خدا به این سفر واقف بوده و خودش نیز این مسیر را به‌تمامی طی کند؛ یعنی زندگی خودش به سبکی که خداوند به او آموخته است، طی شود. مسلماً بهترین مصداق این سبک زندگی، حیات طیبۀ خاتم‌الانبیاء ﷺ است که می‌تواند نقشه‌ای دقیق و کامل برای



طی کردن سفری با عاقبتِ خیر باشد؛ سبک زندگی نبی اکرم ﷺ  
یا سیرهٔ نبوی...

محال است سعدی طریق صفا      توان رفت جز در پی مصطفی

## ۲. سین مثل سیره

– گام اول:

سین، حرف اول بسیاری از واژه‌هاست، مثل سلام، سیر، سبک، سلامتی و سیره و همهٔ این واژه‌های به‌ظاهر متفاوت نیز به‌نوعی کاملاً به هم مرتبط هستند. از روزی که به زندگی دنیا سلام می‌کنیم، ناچاریم سیری را پیش رو داشته باشیم. نیز، چنانچه بخواهیم به سلامت و با موفقیت هرچه بیشتر پیش برویم، ضروری است سبکی مناسب برای سیر زندگی‌مان داشته باشیم؛ سبک مشخص و دقیقی که جزء به جزء سیر خود را بر آن منطبق کنیم. اینجاست که باید به سیره برسیم؛ به سبک و اسلوب خاصی در رفتار و زندگی.

– گام دوم:

«سیر» یعنی حرکت، رفتن، راه‌رفتن و «سیره» یعنی نوع راه‌رفتن. اولی رفتار است و دومی نوع و روش رفتار. واقعیت این است که اکثریت مردم روش تعریف‌شده و مشخصی برای فکرکردن و زندگی کردن و رفتارشان ندارند. همان‌طور که شهیدمطهری اشاره کرده‌اند، بسیاری از مردم در تفکرشان اصلاً سبک و منطق ندارند. آنان گاهی به نقل استناد می‌کنند، گاهی به عقل، زمانی حسی



می‌شوند و زمانی عقلی. همه هدف دارند، چه عالی و چه پست، اما فقط عده‌ای اندک برای رسیدن به هدفشان و راهی که طی می‌کنند، سبک مشخصی دارند. تازه، باید دید که سبک چند نفر از این عده معدود صحیح است و قابل اعتماد!

- گام سوم:

هیچ چیز بهتر از این نیست که آدمی تکلیف خودش را برای کاری که می‌خواهد انجام بدهد، بداند: نه نگران مقصد باشد و نه دلوپس درست و نادرست بودن مسیر. بداند از کدام طرف باید برود و چطور برود؛ آن هم برای وجب به وجب راه. در کل، آدمیزاد به صورت فطری نمونه‌طلب است. از بالاتکلیفی و سرگردانی گریزان است. ترجیح می‌دهد نمونه‌ای موفق را الگو کند و بدون سردرگمی، راهش را با خیال راحت طی کند. امام سجاد علیه السلام می‌فرماید: «آن که حکیمی راهنما و رشددهنده ندارد، هلاک گردد.»<sup>۱</sup>

- گام چهارم:

در آیه ۲۱ سوره احزاب آمده است: «هرآینه برای شما را در [خصلت‌ها و روش] رسول خدا نمونه و سرمشقی نیکو و پسندیده است، برای کسی که به خدا و روز بازپسین امید دارد و خدا را بسیار یاد می‌کند.»

- گام پنجم:

شهید مطهری در کتاب سیره نبوی، انتقادی به حق دارند. براساس نظر ایشان، ما همان‌گونه که به قرآن ظلم کردیم و آن را بالای طاقچه‌های خانه‌هایمان گذاشتیم و فکر کردیم احترام کردن همان



است که قرآن آن بالا نگهداری شود، همان ظلم را در حق سیره پیامبر ﷺ و ائمه اطهار علیهم السلام هم کرده ایم؛ به این نحو که هم قرآن را کتابی آسمانی دانستیم که در آسمان و دور از دسترس و عمل است و هم زندگی پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام را آن قدر دور فرض کردیم که گفتیم ما کجا و آن‌ها کجا.

خلاصه این منبع شناخت عظیم را که پیروان دیگر ادیان در این اندازه از آن بی بهره هستند، از خودمان گرفتیم. رفته رفته سنت‌ها را فراموش کردیم و طی طریق برایمان سخت شد. خودمان برای خودمان تصمیم گرفتیم و مدام رفتیم و نرسیدیم. زمین خوردیم و با احساس سرگستگی برخاستیم. حال آنکه از معجزات دینمان این بود که برای قدم به قدم حرکتمان فکر کرده بود و الگوهایی را برایمان قرار داده بود که ذره ذره رفتار و گفتارمان را بتوانیم با آن‌ها تطبیق بدهیم. هنوز هم می‌شود به این حیرانی‌ها و بلا تکلیفی‌ها پایان داد و سنت‌ها را زنده کرد. هنوز هم می‌شود از خودمان و حریم کوچکمان شروع کنیم و به گام‌های بزرگ‌تر برسیم. ان شاء الله.





# فصل اول

## سیری در خویشتن





## پله پله تا ملاقات خدا

حتماً شما هم تجربه‌اش را داشته‌اید؛ تجربه‌ای اینک با خودتان یا شاید با دیگری، یا گاهی با خدا قراری بگذارید. این جور وقت‌ها، به اصطلاح آدم سرش برود، قول و قرارش نمی‌رود. رسول مهربانی ﷺ هم در تمام ابعاد زندگی‌شان به اصول ثابتی پایبند بود و این اصول مثل قراری بود بین ایشان و خدای متعال. حضرت ﷺ چه در زندگی خصوصی و فردی، یا در ارتباط با خدا و بندگی او و چه در حضور اجتماعی و تعامل با دیگران، همیشه تمام و کمال پای این اصول می‌ایستاد. این اصول یا قرارها همچون پلکان باعث می‌شدند پله‌های رشد و تعالی طی شود و پیامبر خدا ﷺ همیشه در قلّه انسانیت و بندگی باقی بماند.

حالا ما هم می‌خواهیم با قرارها و منس ایشان آشنا شویم و برای بالارفتن از این پلکان طلایی تمرین کنیم. شاید موفق شویم خودمان را زیر سایه آن حضرت برسانیم تا از گرمای جان‌سوز گناه و خطا در امان بمانیم. برای مطالعه راحت‌تر و فهم بهتر، مطالب را به چهار بخش تقسیم کردیم. در این فصل، به قرارهای ایشان در زندگی شخصی می‌پردازیم و در دو فصل بعد نیز به قرارهایی می‌رسیم که مربوط به رابطه با خدا و دیگران می‌شود. در فصل آخر هم به بعضی از قرارهایی که ایشان در مدیریت جامعه اسلامی رعایت می‌کرد، اشاره می‌کند. واقعیت این است که تمام این مطالب به هم پیوسته هستند و تک‌تک آن‌ها در لحظه‌لحظه زندگی پیامبر ﷺ جریان داشته‌اند. گفتنی است که این مجموعه فقط در حکم یک سرخ است، برای کسانی که تمایل دارند رشته زندگی‌شان به رشته زندگی رسول اکرم ﷺ گره بخورد.

### پله اول: حد خودت را بشناس

مثلی قدیمی می‌گوید: «اندازه نگه دار که اندازه نکوست.» این مثل از آن مثل‌هایی است که همه ما در طول زندگی مان محتوای آن را بسیار به کار می‌بریم. مثلاً وقتی فردی در جمعی شوخی می‌کند، در ابتدا همه می‌خندند. ولی وقتی این کار را زیاد تکرار می‌کند، صدای افراد بلند می‌شود و می‌گویند: «بس است دیگر! هر چیزی حدی دارد. دیگر داری از حد می‌گذرانی!» صحنه‌هایی از این دست برای همه‌مان آشناست. چه در برخورد با دوست و آشنا، خانواده، اقوام



و همکار و چه در عرصه‌های اجتماعی یا سیاسی و...، هیچ‌کس نمی‌پسندد که امری از حد بگذرد.

هرچه اهمیت یک موضوع بیشتر شود، نگاه داشتن حد آن هم حیاتی‌تر می‌شود. مثلاً اگر فردی در اتاق محل کارتان، حد خودش و شما را نگاه ندارد و با شما رفتاری خارج از حدود ادب اجتماعی کند، ناراحت می‌شوید؛ ولی ممکن است نادیده بگیرید. اما اگر جلوی چند تن از همکارانتان این کار را بکند، ناراحتی شما مضاعف می‌شود و ممکن است سخت‌تر گذشت کنید. حالا اگر این اتفاق در خیابان و جلوی چشم عموم رخ بدهد و اتفاقاً چند نفر از آشنایان شما هم حضور داشته باشند، آن وقت دیگر بسیار پیچیده می‌شود!

حالا فرض کنیم که اهمیت ماجرا از این هم بیشتر باشد و به‌جای فردی مثل شما، پای یک ملت وسط بیاید و به‌جای نفر مقابل شما هم دولتمردان اجنبی قرار بگیرند که می‌خواهند از حد خودشان فراتر بروند و در امور یک مملکت و یک ملت دخالت کنند. اینجا دیگر از حدگذشتن آن قدر جدی است که نمی‌توان از آن چشم‌پوشی و گذشت کرد. کلمهٔ حد یعنی مانع و پرده میان دو چیز که اجازه نمی‌دهد یکی با دیگری اختلاط پیدا کند. بنابراین مثلاً وقتی نیروهای یک کشور وارد خاک ما می‌شوند، ایجاد اختلاط کرده‌اند و مرزها را شکسته‌اند؛ در نتیجه حد را رعایت نکرده‌اند. هیچ انسان عاقلی نیز این از حدگذشتن را نمی‌پذیرد.

حالا تصور کنید که وزیر امور خارجهٔ کشورتان هستیید. در سفری به خارج از کشور، اگر فردی حقی را از شخص شما ضایع کند، ممکن



است از روی انسانیت و بزرگواری از او بگذرید. اما اگر بر سر میز مذاکرات، دولتی بخواهد از حد خود عبور کرده و حقوق ملت شما را ضایع کند، آنجا دیگر پای شخص شما وسط نیست و منافع مردم یک کشور در خطر است؛ پس وظیفه شما حکم می‌کند از حقوق ملی مردمی که شما را فرستاده خودشان قرار داده‌اند، کوتاه نیایید و ایستادگی کنید.

اگر امور مهم زندگی‌مان را برشماریم، بدیهی است امری مهم‌تر از آنچه به خداوند متعال مربوط باشد، پیدا نمی‌کنیم؛ پس بدترین از حدگذشتن‌ها وقتی رخ می‌دهد که حدی از حدود الهی زیر پا گذاشته شود. رسول مهربانی ﷺ در برابر رعایت حدود، بسیار حساس بود و حد هر چیزی را کامل و نیکو رعایت می‌کرد. برای مثال، در جنگ‌ها به سربازان توصیه می‌کردند که به مجروح آسیبی نرسانید و با او کاری نداشته باشید و آب را به روی آن‌ها نیندازید.

حدنگه داشتن رسول خدا ﷺ تنها مربوط به جنگ و سیاست نبود؛ بلکه در تمام امور زندگی فردی و اجتماعی‌شان و حتی در استفاده از وسایل مربوط به زندگی روزمره، حد آن چیز را رعایت می‌کردند. تاریخ گواهی می‌دهد که اگر افراد دیگر حد شخص پیامبر ﷺ را نگاه نمی‌داشتند، ایشان بزرگوارانه گذشت می‌کرد اما اگر کسی حدی از حدود الهی را زیر پا می‌گذاشت، باعث خشم فرستاده خدا می‌شد و گناهکار هر قدر هم انسان مهمی بود، نمی‌توانست از مجازات فرار کند. اینکه حواسمان باشد و بتوانیم در هر امری از امور زندگی‌مان حدنگه‌دار باشیم، بسیار ظریف و مهم است و لازمه آن نیز دقت و توجه به زندگی ائمه معصومین است.



روایت کرده‌اند مردی در مکه خدمت امام باقر علیه السلام رسید و گفت: «آیا شما همان کسی هستید که گمان می‌کنید هیچ چیز نیست، مگر اینکه برای آن حدی هست؟» حضرت فرمود: «آری. می‌گویم هیچ چیزی از آنچه خدا آفریده، چه کوچک و چه بزرگ نیست، مگر اینکه برای آن حدی قرار داده است و چنانچه از آن حد تجاوز شود، به حدود خداوند در آن موضوع تجاوز شده است.» آن مرد از سر اعتراض و توضیح خواهی گفت: «حد این غذایی که میل می‌کنید، چیست؟» امام فرمود: «حدودش این است که با نام خدا آغاز کنی و هنگام دست کشیدن سپاس خدا گویی و غذا را تا آخر بخوری.» مرد دوباره پرسید: «حد این کوزه چیست؟» حضرت نیز حدود را همان طور که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است چنین بیان کرد: «از اطراف و گوشه‌های کوزه و از جای شکسته آن نیاشامی؛ زیرا زیان دارد و جایگاه شیطان (میکروب) است. با نام خدا بیاشامی و پس از آشامیدن نیز سپاس او گویی و به سه نفس بیاشامی؛ چون با یک نفس آشامیدن کراهت دارد.»<sup>۱</sup>

### پله دوم: هرچه بکاری، همان درو می‌کنی

روزی عده‌ای از قبیله ثقیف خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌آیند و می‌گویند: «یا رسول الله! ما می‌خواهیم مسلمان بشویم؛ ولی سه شرط داریم! این شرطها را بپذیر: یکی اینکه اجازه بدهید یک سال

۱. المحاسن، ص ۲۷۴ و ۲۷۵؛ بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۷۱.

دیگر نیز این بت‌ها را پرستش کنیم [مثل آن‌هایی که می‌گویند بگذار یک شکم سیر بخوریم!]; دوم اینکه این نماز خیلی برای ما سخت و ناگوار است [یک دلیل این سختی، غرور اعراب آن زمان بوده که سرخم کردن برایشان سنگین تمام می‌شده است!]; سوم اینکه به ما نگو بت بزرگتان را به دست خودتان بشکنید.» حضرت فرمود: «از این سه شرط شما، شرط آخر که فلان بت را به دست خودتان نشکنید، مانعی ندارد و فرد دیگری را می‌فرستم؛ اما دو شرط دیگر چیزی محال است.»

در واقع، پیامبر ﷺ هرگز به این فکر نکرد که یک قبیله، نه یک نفر، آمده‌اند مسلمان بشوند و چهل سال بت را پرستیده‌اند، بگذار یک سال دیگر هم پرستش کنند؛ زیرا پذیرش آن به معنای صحه گذاشتن بر بت‌پرستی بود. شهیدمطهری می‌گوید: «نه فقط یک سال، بلکه اگر می‌گفتند یا رسول الله ﷺ، ما با تو قرارداد می‌بندیم که یک شبانه‌روز بت بپرستیم و بعد از آن مسلمان بشویم - که این یک شبانه‌روز را پیغمبر طبق قرارداد پذیرفته باشد - محال بود حضرت بپذیرد.» به عبارتی، رسول مهربانی ﷺ حاضر نبود برای آنکه مردم به دین مقدس اسلام گرایش پیدا کنند، از وسیله نامقدس بت‌پرستی استفاده کنند؛ حتی اگر برای زمانی محدود باشد. این یعنی برای رسیدن به هدفی درست، نمی‌توانیم از وسیله نادرست استفاده کنیم. نمی‌توانیم باطل بکاریم و حق درو کنیم؛ مثل بعضی افراد غافل که با خوابی دروغ یا روایتی جعلی، به خیال خودشان می‌خواهند مردم را به سمت امور دینی سوق دهند.

شهیدمطهری در کتاب سیره نبوی داستانی نقل می‌کند که نکته



ظریف‌تری برایمان دارد. داستانی است که در کتب حدیث ما آمده است و حتی اهل تسنن هم نقل کرده‌اند. رسول اکرم ﷺ پسری از ماریه قبطیه به نام ابراهیم بن رسول الله دارد. این پسر که محبوب رسول اکرم ﷺ است، در هجده ماهگی از دنیا می‌رود. حضرت که کانون عاطفه بود، به شدت متأثر می‌شود و حتی اشک می‌ریزد و می‌فرماید: «دل می‌سوزد و اشک می‌ریزد. ای ابراهیم، ما به خاطر تو محزونیم؛ ولی هرگز چیزی برخلاف رضای پروردگار نمی‌گوییم.» تمام مسلمین، به دلیل اینکه غباری از حزن بر دل مبارک پیغمبر اکرم ﷺ نشسته است، متأثر می‌شوند. همان روز تصادفاً خورشید می‌گیرد و کسوف می‌شود. مسلمین شک نمی‌کنند که خورشیدگرفتگی هماهنگی عالم بالا به خاطر پیغمبر ﷺ بوده است؛ یعنی خورشید گرفت، برای اینکه فرزند پیغمبر ﷺ از دنیا رفته است.<sup>۱</sup> این مطلب در میان مردم مدینه می‌پیچد. زن و مرد یک‌زبان می‌شوند که خورشید به سبب حزنی که عارض پیغمبر اکرم ﷺ شده، گرفته است. درحالی که پیامبر ﷺ، العیاذبالله، به مردم نگفته‌اند که گرفتن خورشید به آن دلیل بوده است.

خورشیدگرفتگی سبب شد که بر ایمان مردم به حضرت اضافه هم بشود و مردم هم در این‌گونه مسائل، بیش از این فکر نمی‌کنند. ولی پیغمبر ﷺ نمی‌خواست از ضعف‌های مردم برای هدایتشان

۱. البته این مطلب به‌خودی‌خود مانعی ندارد. به‌خاطر پیغمبر ﷺ ممکن است دنیا زیرورو شود. این

مسئله مهمی نیست.

استفاده کند؛ بلکه می‌خواست از قوت‌های آنان بهره ببرند. حضرت نمی‌خواست از نادانی مردم به نفع اسلام استفاده کند؛ بلکه می‌خواست از بیداری مردم بهره‌مند شود. همان‌طور که در آیه ۱۲۵ سوره نحل نیز به او دستور داده شده است: «به راه پروردگارت، با حکمت و اندرز نیکو دعوت کن و با بهترین روش با آنان به بحث و مجادله پرداز.» وقتی عوام از روی جهالتشان چنین حرفی را زدند و نتیجه خوب هم از آن گرفتند، پیغمبر ﷺ نخواست از این نادانی بهره ببرد و با اینکه ایشان مردم را به سمت این طرز فکر سوق نداده بود در اینجا سکوت نکرد. ایشان به بالای منبر رفت و خیال مردم را راحت کرد و گفت: «اینکه خورشید گرفت، به خاطر فرزند من نبود.»

در نتیجه رسول خدا ﷺ نه تنها برای هدایت مردم به راه درست، نعوذ بالله، به دروغ و نیرنگ متوسل نمی‌شدند، بلکه از جهل مردم هم استفاده نمی‌کردند. این همان قرار دوم رسول مهربانی ﷺ است: دقت در انتخاب و به‌کارگیری وسیله برای انجام امور.

### پله سوم: الف مثل اعتدال

نه به نزدیک آی و نه می‌باش دور در وسط رو تا بود خیر الامور  
احتمالاً همه شما این حدیث حضرت رسول ﷺ را شنیده‌اید که «خیر الامور اوسطها» (بهترین کارها حد وسط آنهاست). منظور، میانه‌روی و اعتدال در همه کارهاست: اعتدال در عقیده، یعنی نه غلو و نه شرک، نه جبر و نه تفویض، نه تشبیه و نه تعطیل؛ اعتدال در برنامه‌های اجتماعی، یعنی نه فقط به امور مادی توجه شود، مثل



یهودیان و نه فقط به امور معنوی توجه شود و رهبانیت و کناره‌گیری از اجتماع توصیه گردد، مانند برخی روحانیان مسیحی؛ به همین ترتیب اعتدال در شیوه‌های اخلاقی؛ اعتدال در عبادت و ... امام‌علی علیه السلام می‌فرماید: «جاهل را نمی‌بینی، مگر در حال افراط یا تفريط.» در جای دیگر نیز بیان می‌کند: «نتیجۀ تفريط پشیمانی است.» می‌توانیم ادعا کنیم بسیاری از ما تجربه این را داریم که بعضی وقت‌ها در رسیدن به هدف‌هایمان در زندگی آن قدر تند رفتیم که قبل از رسیدن زمین خوردیم یا آن قدر آهسته و سر حوصله رفتیم که به‌موقع نرسیدیم. بعد از آن، با خود گفتیم که ای کاش کمی کندتر یا تندتر بودیم. بر همین اساس عطار نیشابوری می‌گوید:

گر همی خواهی که گیرد کار نور معتدل می‌باش در خیر الامور

نور موفقیت، در کاری شروع به تابیدن می‌کند که نه آلودۀ افراط باشد و نه مبتلای مرضِ تفريط؛ یعنی درست همان منشی که رسول مهربانی صلی الله علیه و آله به آن پایبند بودند.

### پلهٔ چهارم: ریاضت جاهلانه یا زهد عاقلانه؟!

اگر قبل از انجام کاری می‌شد سرنوشت آن را مثل یک فیلم دید، چه اتفاقی می‌افتاد؟! مثلاً فرض کنید که می‌خواهید لباسی بسیار شیک و گران‌قیمت بخرید. در حال حاضر، پولش هم آماده است و با توجه به موقعیت اطرافیان شما، خرید آن تجمل‌گرایی هم به حساب نمی‌آید. مصمم برای خرید، در حال نزدیک‌شدن به مغازه هستید که قبل از

ورود، جلوی چشمان متعجب شما نوری می‌درخشد و مثل فیلم‌های کودکی، فرشته‌ای ظاهر می‌شود! بعد فرشته، یک صفحه نوری که این بار مثل فیلم‌های کودکی بچه‌هایمان (!) می‌شود، جلوی شما قرار می‌دهد. او از شما می‌خواهد که قبل از ورود به مغازه فیلمی مربوط به روزهای آینده را ببینید.

درحالی که فکر می‌کنید شاید دوربین مخفی است، به صفحه نوری خیره می‌شوید. خودتان را می‌بینید که با پاکت خرید لباس جدیدتان وارد خانه می‌شوید و با ذوق و شوق، آن را به اهالی خانه نشان می‌دهید. برخلاف نظر شما، اهالی خانه که می‌توانند مادر، پدر، خواهر، برادر یا همسر باشند، شروع می‌کنند به سؤال پیچ کردن شما: چرا این را خریدی؟! از چه چیز آن خوش آمد؟! حالا چند خریدی؟! مگر اصلاً به لباس جدید احتیاجی داشتی؟! و... خودتان را می‌بینید که پشیمان از خرید، به اتاق می‌روید. صفحه برفکی می‌شود و به سرعت تصویر دیگری ظاهر می‌گردد: در یک مهمانی هستی که قرار بود هفته بعد بروید و اتفاقاً همان لباس را پوشیده‌اید. بعضی افراد از لباس شما خیلی خوششان می‌آید. ناگهان به دلیل چشم‌خوردن یا به دلیل دیگری مثل حواس‌پرتی، آستین لباستان که مدل خاصی دارد، به دستگیره در گیر می‌کند. محکم زمین می‌خورید و سرتان به گوشه صندلی برخورد می‌کند. بقیه داستان قابل تصور است... همین مقدار کافی است تا شما لباس و فرشته را رها کنید، قید خرید را بریزید و به خانه برگردید!

حکایت زاهدان واقعی نیز چنین است. انگار عاقبت زندگی دنیا و اعمالشان را به چشم دیده‌اند. از حلال دنیا به حد احتیاج اکتفا می‌کنند



و تکلیف حرامش هم که معلوم است. جبرائیل در پاسخ به سؤال پیامبر ﷺ که از تفسیر زهد پرسید، جواب می‌دهد: «زاهد آن را دوست می‌دارد که آفریدگارش دوست می‌دارد و آن را دشمن می‌دارد که آفریدگارش دشمن می‌دارد. از [نابجای] حلال دنیا دوری می‌نماید و به حرام آن روی نمی‌کند؛ زیرا حلال آن حساسی دارد و حرامش عذاب. در برابر همهٔ مسلمانان دلسوزی و مهربانی می‌کند؛ همان‌گونه که به خود می‌کند. از سخن [بی‌هوده] دوری می‌کند؛ همان‌گونه که از مُرداری که بوی گندش برآمده است، روی برمی‌گرداند. از بهرهٔ ناچیز دنیا و پیرایهٔ آن دوری می‌کند؛ همان‌گونه که از اینکه آتش او را دربر گیرد، پرهیز می‌کند. آرزوی خود را کوتاه می‌کند و مرگ خود را در پیش چشمش می‌بیند.»

این زهد به‌معنای گوشه‌نشینی از جنس راهبان یا به‌معنای ریاضت‌کشیدن از سر جاهلیت نیست؛ بلکه راهی است برای رسیدن به کمال. امام‌علی علیه‌السلام دربارهٔ رسول خاتم الأنبیا فرموده است: «زاهدترین پیامبران بود... هرگز برایش سفره‌ای نیاراستند. هرگز نان گندم نخورد. هرگز سه شب پیپی از نان جو سیر نخورد. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از دنیا رفت، درحالی‌که زره‌اش به چهار درهم نزد فردی یهودی گرو بود. زر و سیمی به‌میراث گذاشت؛ حال آنکه سرزمین‌های بسیاری در اختیار داشت و غنائم فراوانی در دست او بود. در یک روز، ۳۰۰ هزار و ۴۰۰ هزار [درهم یا دینار] میان مردم تقسیم می‌کرد و شب‌هنگام وقتی سائلی نزد او می‌آمد، می‌گفت: سوگند به آن‌که محمد را به‌حق برانگیخت، شبی بر خاندان محمد



نگذشته است که یک من جو یا گندم یا درهم و دیناری دارا باشند.»  
این‌ها یعنی دل‌بستگی نداشتن رسول مهربانی ﷺ به دنیا. همان  
منشی که قرار چهارم ایشان است.

### پله پنجم: سادگی را تو به خاطر بسپار

این هم از الطاف الهی است که پیامبران ﷺ در نهایت سادگی و  
قناعت می‌زیستند؛ اما از همین رهگذر، دل‌ها را مجذوب خودشان  
می‌کردند. شهید مطهری در این زمینه می‌نویسد: «آن‌ها دل‌ها را پر  
می‌کردند؛ اما نه با جلال و دبدبه‌های ظاهری، بلکه با جلال و  
حشمت‌های معنوی که توأم با سادگی بود.» وقتی رسول اکرم ﷺ  
می‌خواست به جایی برود و کسی می‌خواست همراه ایشان پیاده  
بیاید، می‌فرمود: «برادر!، یکی از سه کار را باید انتخاب کنی: یا شما  
جلو برو و من پشت سر می‌آیم؛ یا من می‌روم و شما بعد بیایید؛ یا  
اگر ممکن است، دونفری بر مرکب سوار بشویم.» ایشان می‌فرمود:  
«اینکه من سواره باشم و شما پیاده، صحیح نیست.» محال بود اجازه  
بدهد که خود سواره حرکت کند و پیاده‌ای دنبال ایشان باشد. اگر  
به مجلسی می‌رفت، می‌فرمود: «به صورت حلقه بنشینیم که مجلس  
ما بالا و پایین نداشته باشد. اگر من در صدر مجلس بنشینم و شما  
در اطراف، شما جزو جلال و دبدبه من می‌شوید و چنین چیزی را  
نمی‌خواهم و راضی به آن نیستم.»

امام علی ﷺ نیز درباره سادگی پیامبر اکرم ﷺ، در خطبه ۱۶۰  
نهج البلاغه می‌فرماید: «او که درود خدا بر وی و خاندانش باد، روی



زمین غذا می‌خورد و همچون بندگان می‌نشست. به دست خود، پای‌افزار خویش را پینه می‌زد و جامهٔ خود را وصله می‌کرد. بر خر بی‌پالان سوار می‌شد و دیگری را بر ترکِ خود سوار می‌کرد. پرده‌ای بر درِ خانهٔ او آویخته بود که نقش‌ونگار داشت. پس به یکی از زنان خویش گفت: این پرده را از نظرم پنهان کن؛ چون هرگاه بدان می‌نگرم، دنیا و زیورهای آن را به یاد می‌آورم. آن حضرت با تمام قلب خویش از دنیا روی گرداند و یاد آن را در وجود خود میراند. دوست داشت که زینت دنیا از او نهان ماند تا زیوری از آن بر ندارد. دنیا را پایدار نمی‌دانست و در آن امید ماندن نداشت. پس آن را از وجود خود بیرون کرد و دل از آن برداشت و دیده از آن برگرفت. آری، چنین است. کسی که چیزی را دشمن دارد، خوش ندارد بدان بنگرد یا نام آن نزد وی بر زبان رود.»

البته یادمان باشد ساده‌زیستی بی‌حد حضرت، از طرفی به دلیل نداشتن تعلق خاطر به دنیا بوده است و از طرف دیگر، ایشان در دوران تنگ‌دستی و سختی مردم زندگی می‌کرد و به‌عنوان رهبر جامعه، زندگی ساده‌ای در حد ضعیف‌ترین مردم داشت. بدیهی است که در زمان گشاده‌دستی، وضعیت متفاوتی وجود دارد. در این زمینه در روایت آمده است:

سفیان ثوری بر امام صادق علیه السلام وارد شد. بر تن آن حضرت جامه‌ای سپید دید، مانند پرده‌ای نازک که میان سفیدهٔ تخم‌مرغ و پوست آن است [از نظر نظافت و ظرافت و سپیدی]. به ایشان گفت: «این جامه شایستهٔ شما نیست.» امام صادق علیه السلام فرمود: «از من گوش

دار و به دل سپار که آنچه به تو می‌گویم، برای دنیا و آخرت مفید است اگر بر سنت و حق بمیری و بر عقیده بدعت و ناحق نمیری. تو را آگاه می‌کنم که رسول خدا ﷺ در دوران تنگی و سختی بود. هرگاه [دوران فراخی] دنیا رو آورد، سزاوارترین افراد برای استفاده از نعمت‌های دنیا، نیکان آن هستند و نه بدکاران آن، مؤمنان آن و نه منافقانش و نیز مسلمانانش و نه کفارش. ای ثوری! چرا انکار کردی و ناروا شمردی؟! به‌راستی که من با این وضعی که می‌بینی، از روزی که صاحب عقل شدم، روز و شبی بر من نگذشته است که در مالم حقی باشد که خدا به من فرموده باشد آن را در مصرفی برسانم و نرسانده باشم...»<sup>۱</sup>

نکته ظریفی در این روایات نهفته است که همواره ما را به تفکر وامی‌دارد: مرز باریکی بین افراط و تفریط و نیز تجمل‌گرایی و زهد جاهلانه وجود دارد. سخت است که به قول معروف، نه از این طرف بام افتاد و نه از آن طرف. باین‌حال، ائمه معصومین علیهم‌السلام به تبعیت از رسول مهربانی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم میانه این مسیر و در اعتدال بوده‌اند؛ یعنی نه به‌خاطر ساده‌زیستی‌شان، که البته کاری پسندیده است، به ریاضت و رهبانیت و بی‌قیدی به زندگی روی می‌آوردند و نه به‌سبب وضعیت مادی مناسب، دچار تجمل‌گرایی و دل‌بستگی به مادیات می‌شدند. آنان از نعمات الهی، در حد موجود و لازم بهره‌حلال می‌بردند، بی‌آنکه حقی از کسی ضایع شود یا وابستگی به دنیا و متعلقاتش به‌وجود آید.

۱. الکافی، ج ۵، ص ۶۵؛ تحف العقول، ص ۲۵۷ و ۲۵۸.



## پله ششم: بهتر از عبادت

یک حساب کتاب ساده می‌خواهد. اگر فقط کمی دقت کنید، متوجه اهمیتش می‌شوید: قبول دارید که آدمیزاد اهل فکر است و هر کاری بخواهد انجام دهد، با تفکر همراه است؟! حال، اگر قرار باشد انسانی گمراه یا هدایت بشود، باید از طریق فکرش وارد عمل شد. یعنی چیزهایی به خورد فکرش بدهی که بگوید از این راه برویم. اگر هم بخواهد هدایت شود همین آش و کاسه است. یعنی باید به فکر و اندیشه‌اش رسیدگی کرد. خلاصه چه شیطان بخواهد به او نفوذ کند و چه فرشته، اندیشه محل مناسبی برای ورود است. همین توضیح اهمیت تفکر را معلوم می‌کند. رسول خدا ﷺ درباره اهمیت تفکر می‌فرماید: «ساعتی تفکر، از یک سال عبادت بهتر است.» تفکر درست و عقلانی که جهت فکر و اندیشه را درست تعیین کند، از عبادت بهتر می‌شود و در روح و جان انسان اثرگذار می‌گردد. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «تفکر، زندگی دل و حیات قلب است.» خب، طبیعی است که اسلام به‌عنوان کامل‌ترین دین، باید کامل‌ترین مسیر را هم برای پیروانش روشن کند. به‌همین دلیل، هیچ دینی به‌اندازه اسلام به تفکر و تدبیر بها نداده است. اسلام می‌خواهد از راه فکر، منافع مادی و معنوی انسان را نشان دهد و چیزی را که ضرر دارد هم برایش تشریح کند تا راه را از بیراه تشخیص دهد و هدایت شود. برای همین، خداوند در قرآن حتی در یک آیه هم فرمان نداده که نفهمیده به قرآن یا به هر چیزی که از جانب خداست، ایمان بیاورید یا کورکورانه راهی را بروید یا از کسانی پیروی کنید.

از امام صادق علیه السلام روایت کرده‌اند: مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: «ای رسول خدا صلی الله علیه و آله، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده.» حضرت فرمود: «اگر نصیحت کنم، عمل می‌کنی؟» مرد گفت: «آری.» دوباره پیامبر فرمود: اگر نصیحت کنم، عمل می‌کنی؟ مرد پاسخ داد: آری؛ و باز پیامبر سؤال خویش را تکرار کرد و مرد نیز پاسخ مثبت داد و اعلام آمادگی کرد. گویا ایشان قصد داشت دقت و توجه کافی را در آن مرد، درباره آنچه می‌خواست بگوید، ایجاد کند و به او بفهماند که نصیحتشان بسیار مهم و باارزش است. پس پیامبر صلی الله علیه و آله در ادامه فرمود: «به تو سفارش می‌کنم که هر زمان تصمیم گرفتی کاری انجام دهی، در عاقبت آن کار بیندیشی. اگر عاقبت آن رشد بود و کاری درست بود، انجامش دهی و اگر عاقبتش گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و رهاش کنی.»<sup>۱</sup> روایت است که رسول مهربانی صلی الله علیه و آله همواره تفکر می‌کرد و جز در زمان نیاز سخن نمی‌گفت.

### پله هفتم: اگر سوار خر نشویم، خر می‌شویم!

ظریفی می‌گفت: «فرق بین خُریت و خَریت یک نقطه است. اگر مواظب باشیم و سوار بر خرِ شیطان نشویم، می‌توانیم خر شویم!» سخن شایسته‌ای است. گرچه به نظر من، خُر بن‌یزید ریاحی در کربلا ثابت کرده است که اگر مواظب نبودیم و خدای نکرده سوار بر خر شیطان هم شدیم، اگر زود بجنبیم و پیاده شویم، باز هم

۱. قرب الاسناد، ص ۳۴؛ الکافی، ج ۸، ص ۱۴۹.



فرصت آزاده‌بودن را داریم. به‌هرحال «آزادی» واژه ویژه‌ای است. تعریف‌های متفاوتی دارد. اما جالب‌ترین نکته درباره‌اش این است که از نظر اسلام، برای آنکه به منتهای خُریت و آزادگی واقعی برسی، باید هم‌زمان آزاد باشی و در بند! باید از هر قیدوبند دنیایی آزاد و در بندگی خدا باشی. نمونه‌ی برازنده‌ی این خُریت نیز رسول مهربانی ﷺ است.

خُریت علاوه‌بر روحیه‌ی مقابله با ظلم و مبارزه با بندگی غیرخدا، برکات و ویژگی‌های دیگری هم برای انسان به‌ارمغان می‌آورد؛ مثلاً انسان خُر، خوش‌رو و گشاده‌روست، حیا و عفت دارد، کینه ندارد و دیگران را فریب نمی‌دهد. پیامبر ﷺ نیز چه در بندگی خدا و چه در مبارزه با کفر و مقابله با بندگی غیرحق، با همین ویژگی‌ها پیش می‌رفتند. اگر طی کردن این راه برایمان مهم است، باید بدانیم موانع زیادی سر راهمان قرار دارد که باید مراقبشان باشیم: دنیا و جلوه‌های ظاهری، امیال بشری، نادانی آدمی، کند و زنجیرهای اجتماعی، دل‌بستگی‌ها و وابستگی‌های مالی، صفات و خصوصیات نفسانی، سطحی‌نگری و قشری‌گرایی و ظاهرینینی. واقعیت شیرین این است که خداوند همه‌ی انسان‌ها را آزاده آفریده است و واقعیت تلخ اینکه بسیاری از ما، در گیرودار همین موانع پیش‌گفته، از خُریت خود غافل می‌شویم و به بندگی غیرخدا تن می‌دهیم.

## پله هشتم: استقلالی باش!

یاد بچگی‌هایمان بخیر! تا یاد می‌گرفتیم کاری را انجام دهیم، دیگر به این آسانی‌ها رضایت نمی‌دادیم که فرد دیگری آن را برایمان انجام دهد. هنوز حتی زبان هم باز نکرده بودیم، ولی چون می‌توانستیم قاشق را به دست بگیریم، اصرار داشتیم که خودمان غذایمان را بخوریم؛ ولو اینکه تمامش روی پیش‌بند و صورت و لبان بریزد و فقط قاشق به دهانمان برسد! جمله‌هایی همچون «خودم بند کفشم را می‌بندم» یا «خودم بدم پوست نارنگی را بگیرم» یا «نمی‌خواهم کمک کنی. خودم شلوارم را می‌پوشم» را هنوز هم می‌توانیم از کودکان اطرافمان بشنویم. در زمان کودکی، وقتی به کمک نیاز داشتیم، قطعاً اولین انتخابمان مادر بود؛ چون هم به لطف و مهربانی‌اش مطمئن بودیم و هم او را قادر به انجام تمام کارهایمان می‌دانستیم.

از همین خاطرات کودکی چند چیز معلومان می‌شود: اول اینکه بنابر فطرت، آدمیزاد دوست دارد مستقل باشد. دوست دارد روی پای خودش بایستد و وابستگی نداشتن به کسی برایش شیرین است؛ دوم اینکه برای تکیه کردن به کسی، باید منبع مطمئنی را انتخاب کند که قادر به برآوردن تمام نیازهایش باشد و طبیعی است منبعی قدرتمندتر و مهربان‌تر از خدا ندارد. در نتیجه برای رسیدن به استقلال حقیقی و محکم سر جای خود ایستادن، بهترین کار این است که به خدا تکیه کنیم تا مبادا کسی بتواند ما را هل دهد یا خم کند! نکتهٔ سومی هم وجود دارد: علتی جدی برای اینکه در کودکی می‌توانستیم این قدر بی‌پروا استقلال طلب باشیم، این بود که در آن لحظه احساس



وابستگی نمی‌کردیم؛ همان‌طور که به‌محض احساس نیاز به دیگران، دست از استقلال‌طلبی برمی‌داشتیم و آویزان بزرگ‌ترها می‌شدیم. پس شرط حیاتی برای استقلال، نداشتن وابستگی است و البته مسلماً منظور از وابستگی، وابستگی به امور دنیاست.

با درنظرگرفتن زهد و وارستگی رسول مهربانی ﷺ از دنیا، درمی‌یابیم ایشان بهترین نمونه استقلال بود. روایت کرده‌اند که حضرت در سفری با اصحاب و یاران خود بود. آنان در جایی که آب بود، توقف کردند تا آماده نماز شوند. پیامبر ﷺ درحالی که به‌سوی آب می‌رفت، بدون آنکه به کسی چیزی بگوید، به‌سوی شتر خویش بازگشت. اصحاب که متوجه بازگشت ایشان شدند، پرسیدند: «چه می‌خواهید؟» فرمود: «می‌خواهم زانوی شتر خویش را ببندم.» همراهان گفتند: «اجازه دهید ما این کار را برایتان انجام دهیم.» حضرت فرمود: «هرگز در کارهای خود از دیگران کمک نخواهید [و به دیگران تکیه نکنید]؛ اگرچه برای قطعه‌ای چوب مسواک باشد.»<sup>۱</sup> اگر بدانیم همه بدبختی‌ها از سستی و وابستگی آغاز می‌شود، آن‌وقت متوجه می‌شویم که این‌همه تأکید رسول خدا ﷺ و اهل‌بیت علیهم‌السلام بر استقلال و تلاش و زحمت برای چیست. از امام صادق علیه‌السلام روایت شده است که پیامبر ﷺ فرمود: «رانده از نیکی و رحمت است، رانده از نیکی و رحمت است آن‌که خود را سربار دیگران کند.» شاید در بین تمام توصیه‌ها درباره استقلال، این جمله رسول اکرم ﷺ از همه



جالب‌تر بود: «هر که از دسترنج خویش بخورد، همچون برق درخشان از صراط بگذرد.»

### پلهٔ نهم: هیئات من الذلّة

اگر بخواهید دربارهٔ اهمیت یک موضوع صحبت کنید، چه می‌گویید؟ این اهمیت و ارزش را با چه بیانی می‌رسانید؟ شاید از الفاظ تأکیدی استفاده کنید. شاید هم چند بار تکرارش کنید یا قسم بخورید. حتی می‌شود موضوع ارزشمند دیگری را کنار آن به قیاس بیاورید. یکی از چیزهایی که همهٔ افراد آن را ارزشمند می‌شمارند، جان شیرین است؛ یعنی همه قبول دارند که جانشان ارزشمند است، حتی بعضی‌ها اصلاً مهم‌تر از جان شیرین در زندگی ندارند! پس می‌توان گفت که چه طرف صحبت ما انسان وارسته‌ای باشد و چه آدم معمولی درگیر زندگی دنیا، چه اهل دین و ایمان یا فارغ از آن، اهمیت حیات را متوجه می‌شود.

حال، اگر بگوییم چیزی وجود دارد که از زندگی نیز مهم‌تر است، اهمیت آن را به قدر کفایت روشن کرده‌ایم. امام حسین علیه السلام می‌فرمایند: «مرگ با عزت، بهتر از زندگی با ذلت است.» با این جمله، ایشان مرگ را که نقطهٔ مقابل زندگی است و مفهوم آن نبود ارزشمندترین هستی مادی انسان است، بر حیات برتری می‌دهد. اما چه نوع مرگی؟ مرگ با عزت. یعنی همین زندگی شیرین و حیات ارزشمند، اگر بدون عزت باشد، بهتر است که نباشد! گمان نمی‌کنم برای صحبت از ارزش «عزت»، جمله‌ای رساتر از کلام



سیدالشهدا علیه السلام موجود باشد.

می‌دانید معنای عزت چیست؟ عزیزبودن؟ خیر. عزت، عزیزبودن را به‌ارمغان می‌آورد؛ اما معنایش نیست. جالب است بدانید عزت یعنی سفت و سخت و باصلابت. عزت یعنی حالتی در انسان که نمی‌گذارد مغلوب کسی شود و شکست بخورد. حالا معلوم شد که چرا یکی از صفات خدای متعال «عزیز» است؛ چون هیچ‌چیز یا کسی نمی‌تواند بر خدا غلبه کند؛ اما خدا بر همه‌چیز و از هر جهت غلبه دارد. برای همین هم قرآن در آیه ۸ سوره منافقون می‌فرماید: «...عزت از آن خدا و از آن پیامبر او و از آن مؤمنان است...»

رسول مهربانی صلی الله علیه و آله هم بسیار به این اصل پایبند بود و مسلمین را به حفظ عزت خود توصیه می‌کرد و می‌فرمود: «نیازها و خواسته‌های خود را با عزت نفس بیان کنید.» به‌دلیل اینکه افراد در بطن جامعه و با دیگر انسان‌ها زندگی می‌کنند، برای رفع نیازهای خود با آن‌ها در ارتباط هستند؛ اما در این راه، نباید خود را حقیر کنند و عزتشان را بشکنند که منجر به بی‌هویتی شود. از نظر اسلام، مؤمن حق ندارد کاری را انجام دهد که سبب خواری‌اش می‌شود، یا مسئولیتی را بپذیرد که توان انجامش را ندارد و به ذلت کشیده می‌شود.

ذلت و عزت عملکردی متفاوت دارند: یکی مایه اصلاح انسان و دیگری اسباب تباهی اوست. البته این ذلت نیز مراتب مختلفی دارد. از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدند: «کدام ذلت، ذلت‌بارترین است؟» حضرت فرمود: «حرص بر دنیا.» یعنی انسان تازمانی که از طمع و حرص، دل نبرد، نمی‌تواند عزت خود را حفظ کند. در وصیت

امام علی علیه السلام به امام حسن مجتبی علیه السلام آمده است: «بزرگوارتر از آن باش که به پستی تن دهی؛ هرچند تو را به مقصودت برساند زیرا نمی‌توانی در برابر آنچه از شخصیتت در این راه از دست می‌دهی، جایگزینی به دست آوری.»

در مقابل، عواملی وجود دارند که اسباب عزت و حفظ آن را برای فرد فراهم می‌آورند به مهم‌ترین آنها اشاره می‌شود:

– اطاعت خدا: واضح است که هیچ‌چیزی به اندازه بندگی خدای صاحب عزت و بزرگی نمی‌تواند برای انسان عزت‌آفرین باشد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «خداوند هر روز ندا می‌دهد: من پروردگار عزیز شما هستم و هر که خواهان عزت دو جهان است، خدای عزیز را اطاعت کند.»

– تقوای الهی: راغب اصفهانی در المفردات می‌نویسد: «تقوا» از «وقایه» است. «وقایه» به معنای حفظ و نگهداری چیزی است، از هرچه که به او ضرر و زیان و آسیب می‌رساند. تقوا یعنی نفس را در وقایه (محافظ) قرار دادن، از آنچه بیم می‌رود بدان آسیب و زیان رساند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «هر که دوست دارد که باعزت‌ترین مردمان باشد، پس تقوای الهی پیشه کند.» منظور از تقوا هم تقوای فریب و ریا نیست، مثل کار استعمارگران که تظاهر می‌کنند و تقوای جهالت هم نیست که امثال خوارج دچارش بوده‌اند و هنوز هم روحشان در بسیاری ظهور دارد؛ بلکه تقوای واقعی است، تقوای راهبر و عزت‌بخش، تقوای بصیرت.



## پلهٔ دهم: تکلیف‌ها زیر میز!

اسم تکلیف که می‌آید، ایام دبستان را تداعی می‌کند و مشق‌هایی که شب‌ها به جان‌کندن تماش می‌کردیم! درود بر روان معلمانی که تکلیف درست و بجا می‌دادند و می‌دهند و امان از معلمانی که افراط می‌کردند و شاید هنوز می‌کنند و با دادن تکلیف اضافی، فقط اسباب سلب آسایش و گاهی بی‌زاری از درس را فراهم می‌آورند و مانع رشد دانش‌آموزان می‌شوند. آن زمان‌ها مجبور بودیم و کاری از دستان بر نمی‌آمد. اما الان چطور؟! الان که اختیار زندگی‌مان دست خود ماست، چرا برای خودمان و شاید اطرافیانمان تکلیف می‌تراشیم و آسایش و رشدمان را برای رسیدگی به این تکلیف‌ها شهید می‌کنیم؟! تکلیف از تکلف می‌آید. تکلف هم یعنی انسان کاری را با مشقت یا تصنع انجام دهد. تحمل کردن چیزی با رنج و سختی و خلاف عادت، خودنمایی و ظاهرسازی و افراط‌کردن در آداب و رسوم. تکلیف دو نوع دارد: ۱. تکلیف پسندیده مثل آن تکلیف‌های ضروری مدرسه. این نوع تکلیف، تمرینی است برای باسواد شدن و رسیدن به علم و دانش که هدف فرد به‌عنوان دانش‌آموز است؛ ۲. تکلیف ناپسند مثل همان اضافه‌نویسی‌ها و افراط‌هایی که بعضی معلم‌ها یا والدین انجام می‌دهند. خداوند در قرآن دربارهٔ تکلیف ناپسند می‌فرماید: «بگو از شما برای این [پیامبری] هیچ مزدی نمی‌خواهم و من از تکلف‌کنندگان نیستم.»<sup>۱</sup>

تکلف ممکن است در شئون مختلف خود را نشان بدهد؛ مثل گفتار یا رفتار و شاید هم در هر دو متجلی شود. اما به هر حال، فطرت و خلقت آدمی از تکلف به دور است. وقتی انسان خودش را دچار تکلف می‌کند، از فطرتش دور می‌شود و حرف‌هایی را می‌زند که باوری به آن‌ها ندارد. در واقع، خودش و حقیقت وجودش را تحریف می‌کند و به دورویی و تملق‌گویی می‌رسد. ام‌سلمه، همسر گرامی پیامبر اکرم ﷺ، در توصیف حضرت می‌گوید: «پنهان و آشکار رسول خدا ﷺ یکسان بود.» رسول مهربانی ﷺ نیز خود می‌فرماید: «ما گروه پیامبران و امنای پروردگار و پرهیزکاران، از تکلف به دوریم.» ایشان حتی اشاره صریح می‌کند: «متکلفان را دوست نمی‌دارم.»

متکلفان کسانی هستند که واقعیت‌ها را نادیده می‌گیرند، از مسیر درستی و عدالت خارج می‌شوند، ظاهر و باطنشان یکی نیست، رنج بیهوده به خودشان تحمیل می‌کنند، خود را در رفتار و معاشرت به زحمت بیهوده می‌اندازند و در آداب و رسوم و تشریفات افراط می‌کنند. تکلف، آن‌ها را سنگین و متکبر می‌کند. این درحالی است که به تعبیر قرآن، بندگانِ اهل رحمت آنان‌اند که بر زمین با فروتنی و نرمی راه می‌روند. پیامبر خدا ﷺ از تکلف در مهمان‌نوازی نهی می‌کرد ایشان دوست نداشت که دیگران جلوی پایشان برخیزند و به تکلف بیفتند. خود را فقط بنده خدا می‌دانست و همین بندگی سبب بی‌تکلفی ایشان بود؛ صحیح و راست و بی‌آلایش. البته مسلماً منظور از بی‌تکلفی، بی‌اهمیتی و بی‌احترامی نیست. پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم‌السلام در هر زمینه‌ای مؤدب‌ترین بودند. در واقع، بی‌تکلفی‌شان سبب تکبر نداشتن شده بود و متواضع‌ترین و باادب‌ترین خلق بودند.



ابن شهر آشوب از امام حسن عسگری علیه السلام روایت می‌کند: زمانی مردی با پسرش مهمان امیرمؤمنان علیه السلام شدند. حضرت آنان را احترام کرد و فرمان داد که برایشان طعامی حاضر کنند. پس از صرف طعام، قبر برای شستن دست آب آورد. علی علیه السلام آب‌دستان را از قنبر گرفت و خود دست مهمان را شست و از او خواست که با راحتی بپذیرد. پس از آنکه دست مهمان را شست، آب‌دستان را به فرزندش، محمدبن حنیفه، داد و فرمود: «پسرم، اگر پسر مهمان به تنهایی به خانه من آمده بود، من دست او را می‌شستم؛ اما چون با پدر خود آمده و خداوند میان پدر و پسر تفاوت گذاشته است، پدر دست پدر را شست، پس پسر نیز دست پسر را بشوید.» آنگاه محمدبن حنیفه دست آن پسر را شست.

این همان فرهنگ اصیل و ادب اسلامی است که برادرانه و درنهایت محبت و احترام، اما بدون تکبر و رودربایستی و تشریفات بیهوده، باعث زندگی آرامش‌بخش می‌شود.

### پله یازدهم: منظم‌ها به صف!

در زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله، «انضباط» از اصول واضح و مبرهن محسوب می‌شود. با نگاهی به اطرافمان، وجوب و اهمیت نظم را درمی‌یابیم؛ مثلاً شب و روز سر جای خودشان هستند و خورشید و ماه به صورت منظم می‌آیند و می‌روند یا این دم و بازدم به ظاهر ساده که به موقع می‌آیند و می‌روند و کافی است نظمشان حفظ نشود و یکی بیاید و

دیگری نه(!) تا غزل خداحافظی را بخوانیم! طبیعی است، خدایی به این دقیقی و منظمی فرستاده‌اش هم منظم و منضبط است. این نظم در مورد زندگی انسان‌ها هم صادق است. امکان ندارد فرد موفق را پیدا کنیم که نظم مشخصی در زندگی‌اش جاری نباشد یا حرکت عظیم و اثرگذاری رخ دهد و پشتش برنامه‌ریزی منظمی حاکم نباشد. با این حساب، وقتی انسان‌های عادی برای موفقیت به نظم و انضباط نیازمندند، جایگاه رسول خدا ﷺ که قرار است انسان‌های دنیا را به سمت موفقیت و سعادت ببرد، به خوبی مشخص است.

هنگامی که امام حسین علیه السلام از پدر بزرگوارشان درباره روش زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله در داخل خانه می‌پرسد، ایشان می‌فرماید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به خانه می‌رفت، اوقات خویش را سه قسمت می‌کرد: بخشی برای عبادت خدا، بخشی برای خانواده خود و بخشی نیز برای خود. سپس بخشی را که به خود اختصاص داده بود میان خود و مردم تقسیم می‌کرد و عام و خاص را می‌پذیرفت و چیزی از آنان مضایقه نمی‌کرد.» خود امیرالمؤمنین علیه السلام هم در آخرین وصایایشان، در نامه ۲۷ نهج‌البلاغه به امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام فرموده است: «شما دو تن و همه فرزندان و کسانم و آن را که نامه من بدو رسد، به تقوای الهی و نظم امور خود سفارش می‌کنم.»

با دقت در تاریخ اسلام و روندی که رسول خدا صلی الله علیه و آله طی کرده‌اند، درمی‌یابیم ایشان از همان روز اول که در خانه عمویشان ابوطالب، برای اولین بار دعوت خود را از خویشان آغاز کردند، برنامه‌ریزی دقیق و منظمی برای رقم‌خوردن یک حکومت مقتدر و فراگیر داشتند. از همان جایی که هنوز نطفه اسلام هم درست شکل نگرفته بود،



رسول اکرم ﷺ اعلام کرد که هرکس امروز دعوت مرا بپذیرد و مرا در این قیام یاری کند، به منزله برادر، وزیر، وصی، وارث و جانشین من خواهد بود. مورخان از همین دعوت، فلسفه‌های بزرگ حکومت دینی را استخراج کرده و اشاره می‌کنند که از همان زمان آشکار ساختن دعوت، حضرت محمد ﷺ برنامه جامع خود را اعلام کرده‌است تا مردمان را با نظمی الهی تربیت کند.

اقدامات بعدی حضرت نیز به همین نحو بوده است تا پیروان خود را به نظم و انضباط خو بدهد؛ از جمله تأسیس مسجد و متحد کردن قبایل. تأسیس مسجد به عنوان نخستین اقدام، برای همسویی منظم قوای افراد و جامعه بسیار کارآمد بود؛ حتی ستون‌های مسجد نیز هر کدام برای منظور خاصی نام‌گذاری شده بودند و نقشی ویژه ایفا می‌کردند: «ستون تهجد» جایگاه ویژه شب‌زنده‌داران و عبادت شبانه پیامبر ﷺ بوده یا «ستون وفود» جایگاه مخصوص برای ملاقات با هیئت‌های نمایندگی بود. این نظم خاص که حتی در مسجدی کوچک و ساده هم جاری بود، تنها از پیامبری برمی‌آمد که راه و رسمش این بود که بر همه چیز نام می‌گذاشت حتی بر حیوانات و اسلحه و اثاث خود. رسول مهربانی ﷺ تلاش می‌کرد پیروان خود را در جهت خدا همسو کند و به نظمی الهی برساند. ایشان یادآور می‌شد: «صف‌هایتان را منظم کنید و نامرتب نباشید؛ زیرا دل‌هایتان پراکنده می‌شود.»<sup>۱</sup>

۱. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۵۴؛ سنن ابی داوود، ج ۱، ص ۱۵۶.







فصل دوم

سیری در عالم معنا

(رسول مهربانی ﷺ در بندگی خدا)





## سرمایه‌گذاری سودآور

گاهی در زندگی، تمایل بسیاری برای تلاش و پیشرفت و به‌سرعت به‌جلورفتن داریم. احساس می‌کنیم هم به این درک رسیده‌ایم که باید از فرصت کوتاه زندگی درست استفاده کنیم و هم این توان را داریم که دست به عمل بزنیم. اما دقیقاً نمی‌دانیم استفاده صحیح چیست. نمی‌دانیم کدام حرکت را انجام بدهیم تا با فرصت کوتاهی که از عمر مانده است، حداکثر بهره را ببریم و احساس خسران و پشیمانی نکنیم. اینجاست که باید اول تکلیفمان را با فلسفه زندگی مشخص کنیم. تا زمانی که ندانیم کل مبنای زندگی ما بر چیست، امکان ندارد به حرکتی صحیح و بی‌پشیمانی دست بزنیم. اگر اولویت‌های زندگی را درست انتخاب کنیم و بعد برنامه زندگی را براساس آن‌ها بچینیم، آن‌وقت نه‌تنها در طی عمرمان پشیمانی رخ نمی‌دهد، بلکه هر روز با انگیزه و امید بیشتر و انرژی فزاینده‌تری به جلو خواهیم رفت.

در این دنیای پر از رنگ‌ولعاب، پر از حرف‌وحديث و پر از مدعیان پرطمطراق، آنان که بیش و ایدئولوژی الهی را انتخاب کرده‌اند،

گام اول خود را بلند و مطمئن برداشته‌اند و جلوتر از دیگران به دنبال برنامه‌ریزی برای باقی ماجرا هستند. حضور خدای یکتای متعال را که در زندگی جدی می‌گیری انگار پشتت برای همیشه گرم می‌شود به یک حساب بانکی پُروپیمانی که انتها ندارد. حالا باید مواظب بود به‌گونه‌ای از این حساب بهره‌برد که جز سود مضاعف نداشته باشد و این همه ثروت از دست نرود. به‌هرحال، بخشی جدی در زندگی هر مخلوق، رابطه‌ او با خالق است. انسان براساس نیاز فطری‌اش، به آنچه از آن برآمده و اصل‌وریشه‌ اوست، رغبت دارد و به شناخت و حفظ ارتباط با آن تشنه است.

رسول گرامی اسلام ﷺ، چه در چارچوب کلی زندگی‌شان و چه در برنامه‌ریزی جزئی خود، همیشه جایگاهی مشخص برای رابطه‌ خود و خدا قائل بوده‌اند. درواقع، تمام زندگی حضرت برمبنای بندگی خدا و ارتباط الهی بوده است. این‌طور نیست که بگوییم سیره‌ عبادی ایشان فقط به این چند قراری که در ادامه می‌آید، برمی‌گردد. رابطه با خدا و عبادت خدا اصل جاری در زندگی ایشان بوده که تمام قرارهای دیگر را شکل می‌داده و به‌پیش می‌برده است. اما برای ساده‌تر شدن صحبت در این زمینه، دو اصل را به‌صورت خاص بیان می‌کنیم:

### پِلَةُ اُول: بَيْنِي وَ بَيْنَ اللّٰهِ

مثلی قدیمی که بسیار هم منطقی است، می‌گوید: «چون که صد آمد، نود هم پیش ماست.» به‌عبارتی، با رسیدن به عدد صد، تمام اعداد زیر صد را پشت سر گذاشته‌اید. مثلاً وقتی صد صفحه از کتابی را خواندید،



طبیعتاً تمام صفحات قبل را هم خوانده‌اید یا وقتی در مرحله‌ای هستید که فرزندتان در حال ازدواج است، یعنی تمام مراحل کودکی، نوجوانی، جوانی و احتمالاً میان‌سالی و فرزندآوری را تجربه کرده‌اید. خلاصه اگر در موضوعی یا فعالیتی، درجه بالاتر را کسب کنید، آن وقت درجات کمتر از آن را نیز می‌توانید داشته باشید. وقتی ماشینی از آن شما باشد، اجزایش هم از آن شماست.

حال، اگر بخواهید بیش از این‌ها داشته باشید، مثلاً دنیا را یا حتی آخرت را یا نه، این چیزها برایتان ارزشی نداشته باشد و بخواهید قلب دیگران از آن شما باشد، در این صورت کار بسیار سخت می‌شود یا حتی شاید محال به نظر بیاید. باید گفت که به دست آوردنشان ممکن است به شرط آنکه سراغ صد بروید! حتی اگر دنیای به این بزرگی باشد یا آخرت نادیده یا قلب ساکنین این دو! کافی است خدا را دریابید که همان صد است. وقتی صد بیاید، نود آخرت و دنیا و هرچه در آن هست هم پیش شماست.

اگر بگوییم این اصل و قرار رسول خدا ﷺ طلایی‌ترین کلید و خلاصه‌ترین و مفیدترین راهکار برای زندگی بی‌نقص است، گزاف نگفته‌ایم. رسول مهربانی ﷺ می‌فرماید: «هر کس [رابطه] میان خود و خدا را نیکو سازد، خدا [رابطه] میان او و مردم را کفایت می‌کند. هر کس باطن خود را اصلاح کند، خدا ظاهرش را اصلاح می‌کند.»<sup>۱</sup> سنت الهی این‌گونه است که هر چه قدر رابطه انسان با خدا اصلاح شود،

۱. الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۵۵۷؛ کنز العمال، ج ۳، ص ۲۵.

به همان اندازه نیز رابطه انسان با عالم اصلاح می‌گردد و به توان اداره عالم دست می‌یابد. وقتی ملاحظه حضرت حق را می‌کنید، حق ملاحظه شما را می‌کند و به میزان تقوای الهی تان توان اداره پیدا می‌کنید. این توان نیز تابع درجات قرب الهی و بندگی خداست. پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «هر که می‌خواهد قوی‌ترین مردم باشد، بر خدا توکل کند.»<sup>۱</sup> خود حضرت ۲۳ سال هدایت مردم و اداره جامعه را بر همین اساس پیش برد و چون رابطه خودشان با خالق هستی را اصلاح کرده بود، رابطه‌شان با بندگان خدا اصلاح شد. در این زمینه امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «رسول خدا ﷺ در نظر مردم بسیار بزرگ و بزرگوار بود در چشم هر بیننده‌ای بزرگ و موقر می‌نمود در دل‌ها جای گرفته و عزیز و گرامی بود.» همه این‌ها هم به دلیل مقام بندگی ایشان بود که جز به یاد خدا کاری نمی‌کرد. رسول صلح و مهر ﷺ می‌فرماید: «هر کس دوست دارد با عزت‌ترین مردم باشد، تقوای الهی پیشه کند.» کسی که موفق می‌شود رابطه بین خود و خدا را اصلاح کند و مقرب درگاهش شود، به شاه‌کلیدی که قلب‌ها را باز می‌کند و موانع اصلاح امور را برمی‌دارد، دست پیدا کرده است.

در مدیریت بر قلب دیگران، مدیر برای جذب آن‌ها متوسل به ریا و ظاهرسازی، فریب و دروغ و نیز تطمیع و تحمیق نمی‌شود. نیازی ندارد که مردمان را با تهدید و فشار و استبداد راه ببرد. وقتی که رحمت و گذشت دارد، از سر حق است و زمانی که خشونت و تندی نشان می‌دهد، برای حفظ حق است. در نسبتی که با دیگران برقرار می‌سازد، خودبینی و خودخواهی وجود ندارد و با رفع این مانع، میان او و آنان که مدیریت

۱. الجامع الصغير، ج ۲، ص ۶۰۹.



او را پذیرفته‌اند، الفتی حقیقی برقرار می‌شود. این الفت هم جز با قدرت الهی فراهم نمی‌شود. اگر همهٔ افراد عالم خرج کنند تا الفتی حقیقی میان آدمیان برقرار شود، اگر خدا نخواهد، نمی‌توانند و اگر عالمی تلاش کنند که الفت حقیقی را بشکنند، باز هم نمی‌توانند.<sup>۱</sup> خداوند در آیهٔ ۶۳ سورهٔ انفال آورده است: «خداوند میان دل‌های ایشان الفت برقرار ساخت. اگر تمام آنچه در زمین است، خرج می‌کردی، نمی‌توانستی میان دل‌های ایشان الفت برقرار کنی. ولی خداوند بود که بین ایشان الفت برقرار کرد؛ زیرا او عزیز و حکیم است.»

### پلهٔ دوم: سرت سلامت!

حتماً در پیرامون خود کسی را دیده‌اید که بر اثر حادثه‌ای، عضوی از بدنش را از دست داده باشد یا حتی از ابتدا، با نقص عضو یک دست یا هر دو پا یا به دنیا آمده باشد. اما می‌بینیم که با هر سختی هم که باشد، زندگی برای او هم جریان دارد. در یک مجله عکس و زندگی‌نامهٔ مردی آورده شده بود که هم از نعمت دست محروم بود و هم از داشتن پا! اما بسیار امیدوار به زندگی ادامه می‌داد و دست از تلاش بر نمی‌داشت. حال، اگر انسانی تمام چهارستون بدنش سالم باشد و بر اثر حادثه‌ای سرش را از دست بدهد، چه اتفاقی می‌افتد؟! هیچ. به قول عزیزی، او نیز می‌تواند به زندگی ادامه دهد؛ اما فقط در آخرت! بدون سر، حیات هر موجودی ناممکن است. در حدیثی از امیرالمؤمنین علیه السلام و امام‌زین‌العابدین علیه السلام

۱. مصطفی دلشاد تهرانی، سیره نبوی؛ منطق عملی، دفتر سوم، ص ۴۱ و ۴۲.



آمده است: «جایگاه صبر نسبت به ایمان، همانند جایگاه سر نسبت به بدن است. کسی که صبر ندارد، ایمان ندارد.» امام علی علیه السلام همچنین می‌فرمایند: «اگر سر از بدن جدا گردد، بدن تباه می‌شود؛ همچنان که اگر صبر از امور جدا گردد، کارها تباه می‌شود.»

براساس آنچه گفتیم، صبر جایگاه ویژه‌ای در دین دارد؛ آن قدر ویژه که وقتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سؤال شد که ایمان چیست، فرمود: «صبر است.» صبر به معنای خویشتن‌داری، ثبات نفس، استواری و استقامت است که چند نوع دارد و مهم‌ترینشان صبر بر مصیبت، صبر بر طاعت، صبر در برابر معصیت و صبر بر نعمت است. همه این‌ها یک شاخه از ایمان‌اند و در واقع، همان صبر در برابر نفس هستند. این نفس است که هنگام مصیبت، مانع از صبوری و پذیرش امر خدا می‌شود یا اسباب کاهلی و صبر نکردن در عبادت خدا را فراهم می‌کند یا سبب کم‌صبوری در برابر انجام‌ندادن گناه می‌شود و حتی صبر در شکرگزاری از نعمت‌ها را هم تحت تأثیر قرار می‌دهد. پس همه انواع صبر در اصل، صبر در برابر نفس است. رسول خاتم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «برترین جهاد آن است که انسان با نفس خود و هوا و هوس خویش جهاد کند.»

هیچ‌کس مثل حضرت رسول صلی الله علیه و آله در راه خدا اذیت و آزار نشد و هیچ‌کس مثل ایشان در راه حق صبور و پایدار نبود. وقتی در جنگ احد، دندان‌های حضرت را شکستند و پیشانی‌شان شکافت، بسیاری از اصحاب آن قدر ناراحت شدند که گفتند: «ای رسول خدا صلی الله علیه و آله، نفرینشان کنید تا به لعنت الهی گرفتار شوند.» اما رسول مهربانی صلی الله علیه و آله در پاسخ فرمود: «من برانگیخته نشده‌ام که انسان‌ها را نفرین کنم، بلکه برای دعوت [به حق] و رحمت برانگیخته شده‌ام. خدایا، قوم مرا هدایت



کن؛ زیرا آن‌ها نمی‌فهمند.» همین صبر و استقامت ایشان سبب شد که بتواند انسان‌ها را متحول کند و از جاهلیت رهایی بخشد.

در جایی دیگر نقل شده است: مردی یهودی جلوی پیامبر ﷺ را گرفت. او مدعی شد که از آن حضرت طلبکار است و اظهار کرد: «هم‌اکنون باید طلب مرا بدهی؛ در همین کوچه!» پیامبر ﷺ فرمود: «اولاً تو از من طلبی نداری؛ ثانیاً اجازه بده به منزل بروم و پول بیاورم.» یهودی گفت: «حتی نمی‌گذارم یک قدم هم به عقب بروی!» پیامبر ﷺ بردباری نشان داد مرد عبا و ردای ایشان را گرفت و شروع به کشیدن کرد؛ به طوری که گردن حضرت قرمز شد. از آنجاکه قرار بود پیامبر ﷺ برای ادای فریضه نماز به مسجد بروند و دیر شده بود، مردم نگران شدند و به دنبال ایشان آمدند و مشاهده کردند که مردی یهودی جلوی حضرت را گرفته است و به ایشان توهین می‌کند. خواستند او را بززند؛ اما پیامبر ﷺ فرمود: «هیچ کاری با او نداشته باشید. خودم می‌دانم با این رفیقم چگونه رفتار کنم.» سپس، با ملایمت و حوصله با او صحبت کرد و آن قدر صبر نشان داد که مرد یهودی همان‌جا «شهادتین» گفت و مسلمان شد؛ و گفت: «انسان عادی نمی‌تواند چنین صبر و تحملی داشته باشد. تو حتماً از سوی خدا برانگیخته شده‌ای و پیامبری؛ چون این صبر، صبر پیامبران است.»

رسول مهربانی ﷺ، چه در زندگی شخصی و حتی در برابر آزارهایی که از برخی همسران خود می‌دید و چه در جامعه، صبور و ملایم بود. می‌بینیم که صبر در زندگی رسول ﷺ، صبر سازنده و فعال است و در آن، خبری از سستی و گوشه‌نشینی نیست. این صبر اسباب ایستادگی در

برابر دشواری‌ها را فراهم می‌کند. با داشتن چنین صبری، انسان پریشان نمی‌شود و بدون اینکه زبان به شکایت باز کند، آرامشی را که قبل از حوادث داشته است، حفظ می‌کند؛ درست همانند عقیلۀ بنی‌هاشم، حضرت زینب کبری.



## فصل سوم سیر در انفس

(رسول مهربانی در زندگی اجتماعی)





## نردبان آسمان

از آنجایی که انسان موجودی اجتماعی است، بخشی جدی از زندگی‌اش، در جمع و با دیگران معنا پیدا می‌کند. طبیعتاً اسلام نیز چون دین کاملی است، این موضوع را از قلم نینداخته است و برایش برنامه‌ریزی دارد. هیچ‌کس هم بهتر از پیامبر دین از برنامه‌ریزی‌ها خبر ندارد و بهتر از او هم کسی برای انجام‌دادن آن‌ها نبوده و نیست. اگر پله‌های نردبان زندگی اجتماعی پیامبر ﷺ را هم بالا برویم، مسلمانی تمام‌عیار می‌شویم و مایه افتخار رسول خدا ﷺ می‌گردیم.

## پله اول: از قلب‌ها وارد می‌شود

صحنه فتح مکه در فیلم جاودانه محمد رسول الله ﷺ، صحنه بی‌نظیری است. وقتی خاتم‌الانبیاء ﷺ در کمال اقتدار و بدون کوچک‌ترین درگیری و خون‌ریزی، در نهایت آرامش و قدرت مکه را فتح می‌کند، بزرگ‌ترین و سرسخت‌ترین دشمنانش ابوسفیان، خطاب

به همسرش هند می‌گوید: «از قلب‌ها وارد می‌شود، نه از درها و این پیروزی جاودانه است.» این یک واقعیت است و شاید راز بزرگ پیروزی عظیم و فراگیر اسلام در برابر باطل یکپارچه عربستان و نیز راز محبوبیت شخصیت رسول خدا ﷺ، در همان حکومتی است که ایشان نه بر افراد، بلکه بر قلب‌ها می‌کرد. چنان نرم و مهربان، چنان صبور و باملاحظه و بامدارا که هیچ راهی برای جذب‌نشدن باقی نمی‌ماند.

معروف است که قیچی بزازها، با تمام سختی و تیزی‌اش، به مرور زمان و در اثر برش‌های پی‌درپی پارچه‌های لطیف، کند می‌شود. به بیانی، لطافت و نرمی پارچه چنان اثری بر قیچی تیز می‌گذارد که از کارایی و تندی می‌افتد. این همان منشی بود که رسول رحمت ﷺ در برابر دل مردمان زمان خود و حتی در برابر سخت‌ترین‌شان در پیش گرفته بود. ایشان اعتقاد داشت «ملایمت با مردم سر عقل است.» مردم را سفارش به نرمی می‌کرد و می‌فرمود: «بر مردم آسان گیرید و نویددهنده باشید. مردم را فراری ندهید و در آن‌ها نفرت ایجاد نکنید.» از پیامبری که خداوند ایشان را رحمتی برای عالمیان قرار داده است،<sup>۱</sup> جز این نیز انتظار نمی‌رود. امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «هر چیزی قفل و حفاظی دارد. قفل و حفاظ ایمان رفق است.» رسول مهربانی صلی الله علیه و آله هم با رفق و مدارا و نرمش سبب تثبیت دین در دل و روح مردم شدند.



## پلهٔ دوم: مثبت یا منفی؟ مسئله این است!

در دنیای ما، هر چیزی می‌تواند دو سر داشته باشد: حق یا باطل، مثبت یا منفی. رابطهٔ انسانی هم از این قاعده مستثنا نیست: می‌تواند رابطه‌ای بر مبنای احترام و کرامت باشد یا رابطه‌ای همراه با بی‌احترامی و اهانت. بینش و نگرش هر فرد معلوم می‌کند که چه منشی را در روابط اجتماعی‌اش در پیش گیرد. اگر در بینش او، انسان موجودی ارزشمند و شریف و صاحب کرامت باشد، این شرافت و احترام را در روابطش با دیگران لحاظ می‌کند و تلاش می‌نماید که کرامت را در افراد تقویت کند. اما اگر در نگاه او، ارزش و کرامت متعلق به شخصیت انسانی نباشد و متعلق به آنچه باشد که در حواشی انسان‌هاست، آن وقت افراد را با این معیار طبقه‌بندی می‌کند و از سر تکبر، برخی را کوچک می‌بیند و تحقیر می‌کند. این در حالی است که رسول مهربانی ﷺ به هیچ‌وجه به مسلمانان اجازه نمی‌داد که یکدیگر را تحقیر یا سبک کنند و می‌فرمود: «مبادا فردی از مسلمانان را کوچک بشمرید و تحقیر کنید؛ زیرا کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.»

کسی که خودش کریم و صاحب کرامت باشد، دیگران را هم تکریم می‌کند. امام علی علیه السلام اشاره می‌کنند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله گرامی‌ترین فرد خاندان خود و محبوب‌ترین خلق نزد خدای متعال بود و می‌بینیم که ایشان بیشترین تکریم را نسبت به مردم داشت. در مناقب ابن شهر آشوب آمده است: «به هر کس می‌رسید ابتدا سلام



می‌کرد و هرکس برای خواسته‌ای نزد آن حضرت می‌آمد، در انجام کار وی بردباری می‌کرد [تا خواسته‌اش برآورده شود] یا آن فرد خودش منصرف شود. هرگز نشد کسی دست پیامبر ﷺ را بگیرد و آن حضرت جلوتر از او، دست خود را از دست وی بکشد. وقتی به مرد مسلمانی می‌رسید ابتدا با او مصافحه می‌کرد هنگامی که مشغول نماز بود و کسی در کنارشان می‌نشست، نماز خود را زودتر تمام می‌کرد و رو به او می‌نمود و می‌فرمود: آیا حاجتی داری؟ هرکس نزد ایشان می‌آمد، او را تکریم می‌کرد چنان که گاهی لباس خود را زیر او پهن می‌کرد یا او را بر تشک خود می‌نشاند.»

امام حسین علیه السلام می‌فرماید: از پدرم دربارهٔ مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسش کردم. فرمود: «[پیامبر ﷺ] در مجلسش بهرهٔ هرکس را عطا می‌کرد. [هیچ کس از مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بی‌بهره نمی‌ماند و چنان با کرامت با افراد برخورد می‌کردند که] هیچ کس گمان نمی‌برد که از او گرمی‌تر هم کسی باشد... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن، صداها بلند نمی‌شد [و فریاد نبود]... انسان‌ها در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم متواضع بودند و بزرگ را گرمی می‌داشتند و با کوچک‌ترها مهربان بودند. حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم می‌داشت و روا می‌کردند. از غریب و بی‌کس نگهداری می‌کرد و به او رسیدگی می‌نمود.»

در ادامه، سیدالشهداء علیه السلام می‌پرسد: «سیرهٔ آن حضرت در برابر همنشینان خود چگونه بود؟» امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «همیشه خوش‌رو و خوش‌خو و نرم بود خشن، درشت‌خو، سبک‌سر، فحاش و عیب‌جو نبود و کسی را مدح نمی‌کرد... هرگز کسی را سرزنش



نمی‌کرد و از او عیب نمی‌گرفت و لغزش و عیب‌های مردم را جست‌وجو نمی‌کرد... بر اسائۀ ادب شخص غریب در پرسش و گفتار، شکایا بود؛ تا آنجا که اصحاب درصدد برخورد [با آن شخص مزاحم] برمی‌آمدند. اما [آن حضرت] می‌فرمود که وقتی حاجتمندی را دیدید، کمکش کنید. هرگز ثنای کسی را نمی‌پذیرفت مگر آنکه به‌عنوان تشکر [از آن حضرت] باشد. هرگز کلام احدی را قطع نمی‌کرد مگر آنکه از حد گذشته باشد. در آن صورت، با نهی یا برخاستن، کلام او را می‌برید.»

نکتۀ جالب و دوست‌داشتنی این است که رفتار رسول مهربانی ﷺ آن‌قدر کریمانه بود که حتی این تکریم شامل حال کودکان هم می‌شد. ایشان می‌فرمود: «فرزندان خود را کرامت کنید و با آداب نیکو با آن‌ها معاشرت نمایید.» امام باقر علیه السلام از حضرت نقل کرده‌است: «پنج چیز است که آن‌ها را تا لحظۀ مرگ ترک نمی‌کنم: ... یکی از آن‌ها سلام کردن به کودکان است [و در انجام این اعمال مراقبت دارم] تا پس از من، به‌صورت سنت بین مسلمانان بماند و معمول شود.»

### پلۀ سوم: ماست مالی ممنوع!

در سال ۱۳۱۷، هنگام عروسی محمدرضا شاه پهلوی و همسر مصری‌اش فوزیه، به‌دلیل اینکه مقرر بود مهمانان مصری و همراهان عروس با راه‌آهن جنوب به تهران وارد شوند، دربار و شهربانی دستور

اکید داده بودند که دیوارهای تمام دهات طول راه و خانه‌های دهقانی مجاور راه‌آهن سفید شود. در یکی از دهات، چون گچ در دسترس نبود، بخشدار دستور داد با کشک و ماست که در آن ده فراوان بود، دیوارها را موقتاً سفید کنند. به این منظور، با پولی که از کدخدای ده گرفتند و با خرید مقدار زیادی ماست، تمام دیوارها را ماست‌مالی کردند. از آن به بعد، واژهٔ ماست‌مالی برای اوقاتی که چیزی را با مصالحه و مسامحه می‌پوشانند، استفاده می‌شود.

در عربی نیز واژه‌ای به نام مدهنه وجود دارد که به معنای نرمش و سازش‌کاری در حق است. به آن روغن‌مالی هم می‌گویند که همان ماست‌مالی فارسی است! رسول خدا ﷺ در عمل، بسیار با این واژه غریبه بود و برای ترک کردن آن، از هر کسی مشتاق‌تر. حال، ببینید این ویژگی حضرت در کنار دو ویژگی «رحمتی برای جهانیان بودن» و «تکریم کردن دیگران» چقدر معنادار می‌شود. پیامبری که به قدری در بین مسلمانان نشان رحمت، بخشش، مدارا و محبت است که منافقان ایشان را مسخره می‌کنند و در تکریم و احترام، حتی از کودکان خردسال هم غافل نمی‌شود، وقتی پای سازش‌کاری در دین و مدارا در حق به میان می‌آید، به انسانی سخت و انعطاف‌ناپذیر تبدیل می‌شود.

همان‌طور که خداوند در آیهٔ نهم سورهٔ قلم به پیامبر ﷺ می‌فرماید که این تکذیب‌کنندگان حق، یعنی کفار، دوست دارند مدهنه کنی و با آن‌ها سازش نمایی. می‌خواهند با نزدیک‌شدن به دینشان، روی خوش به آنان نشان دهی و آن‌ها هم با نزدیک‌شدن به دین تو، روی خوش به تو نشان دهند. خلاصه آنکه دوست دارند اهل تساهل و



تسامح شوی. کمی تو از دینت مایه بگذاری و کمی هم آنان از دین خود مایه بگذارند و هریک دربارهٔ دین دیگری مسامحه روا دارید. اما تو هرگز با آنها سازش مکن و در حق این افراد مدارا روا مدار. بنابراین اگر باتوجه‌به این قرار که قبول نکردن سازش و مدهانه است، قرارداهای قبلی را مرور کنیم، می‌بینیم آن‌همه رأفت و مدارا که پروردگار و رسولش به آن توصیه می‌کنند، در جهت احقاق حق و برای تثبیت دین است و نه به‌معنای کوتاه‌آمدن از دین خدا به‌بهبانۀ مدارا با خلق خدا. اصل تکریم هم در احترام به بندگان صالح خدا معنا پیدا می‌کند و نه احترامی از سر ترس به جباران و ضایع کردن حق مظلوم.

### پلهٔ چهارم: رَحْمی که زخمی می‌کند

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: «شیعیان ما کسانی‌اند که از مردم درخواست نمی‌کنند؛ هرچند از گرسنگی بمیرند.»<sup>۱</sup> اگر پذیرفتیم انسان موجودی شریف است و در بینش ما، بشر صاحب کرامت است، آن‌وقت باید چه موضعی در برابر طلب‌کردن و خواهش‌کردن داشته باشیم؟ آیا به‌عنوان یک انسان، مجازیم از انسان دیگری طلب رحم کنیم؟ ترحم‌طلبی و التماس‌کردن را چگونه می‌توانیم با تکریم خودمان جمع کنیم؟

استرحام به‌معنای زاری‌کردن در برابر مخلوق، طلب رحم کردن

از او و خود را خوار و زبون ساختن است. این معنا نه فقط با قرار تکریم، بلکه با بسیاری از قرارهای دیگر از جمله خُریّت و عزّت هم در تضاد است. اسلام که برای عزّت‌مندی انسان آمده است، زبونی و ضعف و طلب‌کردن از دیگران را نمی‌پذیرد. در این زمینه، رسول حق و حقیقت ﷺ می‌فرماید: «عزّت مؤمن در بی‌نیازی او از مردم است.» البته باید در نظر داشت منظور از آنچه گفتیم، این نیست که انسان‌ها از همدیگر حاجتی نخواهند؛ بلکه منظور، نوع برخوردها در رفع حاجت است. همان‌طور که دربارهٔ عزّت هم اشاره کردیم، رفع نیازها باید توأم با عزّت نفس باشد و نه ذلت نفس. امام سجاده علیه السلام فرمود: «دوست ندارم با ذلت نفس خویش، به بهترین نعمت‌ها [شتران سرخ‌مو] برسم.»

عالم ربانی، احمدبن فهد حلی، نقل می‌کند: روزی پیامبر ﷺ به اصحاب خود فرمود: «آیا با من بیعت نمی‌کنید؟» گفتند: «با شما بیعت کرده‌ایم.» حضرت فرمود: «مرا در اینکه از مردم چیزی نخواهید، بیعت کنید.» پس از آن، اگر از دست کسی تازیانه می‌افتاد، خود شخص فرود می‌آمد و آن را برمی‌داشت و به کسی نمی‌گفت آن را به من ده. بدین ترتیب، رسول مهربانی صلی الله علیه و آله اصحابشان را به سوی آنکه «خود» باشند و محتاج «غیر» نباشند، سوق می‌داد تا روحیهٔ رحم طلب نبودن در آن‌ها شکل گیرد. ایشان می‌فرمود: «اگر مردم می‌دانستند در درخواست‌کردن چه [زشتی‌ها و آبروریزی‌ها و بدی‌هایی] وجود دارد، هرگز کسی از کسی چیزی نمی‌خواست.» البته دین همان‌طور که ترحم‌طلبی را رد می‌کند، مسلمانان را به کمک به همدیگر و رعایت حقوق دیگران امر می‌نماید؛ به‌خصوص



که یکی از تبعات رعایت نکردن حقوق افراد، فقر بوده و یکی از نتایج فقر، استرحام است. به درستی که «هیچ فقیری گرسنه نمی‌ماند، مگر به واسطه آنکه ثروتمندان از حق آنان بهره‌مند شده‌اند.»<sup>۱</sup> باین همه، حتی بواسطه فقر نیز پیشوایان دین اجازه استرحام نمی‌دهند. در صفحه ۲۸۳ تحف العقول آمده است: «شیعه واقعی ما کسی است که مانند سگ زوزه نمی‌کشد و مانند کلاغ طمع کار نیست و هرگز دست پیش مردم دراز نمی‌کند؛ هرچند از گرسنگی بمیرد.»

### پله پنجم: دو روی سکه

روزی مردی از قبیله بنی‌زبید، در ماه ذی‌قعدة وارد شهر مکه شد. او کالایی داشت که قصد فروشش را کرد. عاص بن وائل سهمی آن کالا را خرید؛ ولی از پرداخت بهای آن خودداری کرد. کار به مشاجره کشید. مرد زبیدی که توان گرفتن حق خود را نداشت، به ناچار بالای کوه ابوقبیس رفت و تظلم نمود. او آزادگان قریش را به دفاع از مظلوم و جلوگیری از ستم‌شدن به افراد فرا خواند و گفت: «ای مردان [قریش]، به داد ستم‌دیده‌ای که کالایش را در مکه به ستم گرفته‌اند و دور از طایفه و کسان خویش است، برسید. حرمت، خاص کسی است که حرمت نگه دارد و کسی که جامعه خیانت پوشیده است، حرمت ندارد.»

پس از این ماجرا، بنی‌هاشم، بنی‌مطلب بن عبدمناف، بنی‌زهره بن کلاب،

بنی تمیم بن مره و بنی حارث بن فهر، در خانه عبدالله بن جدعان تیمی جمع شدند. آنان پیمان بستند که هر ستم‌دیده‌ای را یاری کنند و در گرفتن حق مظلوم هم‌داستان باشند و اجازه ندهند در مکه بر احدی ستم رود. این پیمان را «فضول» نام نهادند. «حلف فضول» حرکتی برای شکستن «انظلام» بود و به قدری محکم و پابرجا ماند که نسل‌های آینده نیز خود را موظف می‌دیدند به آن وفادار باشند و محترم‌ش شمارند. رسول مهربانی ﷺ نیز یکی از حاضران این جلسه و یکی از هم‌پیمانان حلف فضول بود در حالی که بیست سال بیشتر نداشت و هنوز مسیری بیست‌ساله تا مبعوث شدن به پیامبری پیش رو داشت. ایشان پس از مهاجرت به مدینه، در این باره فرمود: «در خانه عبدالله بن جدعان، در پیمانی حضور یافتم که اگر در اسلام هم به مانند آن دعوت کنند، اجابت می‌کنم و اسلام جز استحکام، چیزی به آن نیفزوده است.»

اگر پلّه سوم را دوباره مرور کنیم، می‌بینیم که خداوند نه به ما اجازه می‌دهد ظلم کنیم و نه با ظلم سازش نماییم. حق‌طلبی همچون سکه‌ای است که دو رو دارد. اگر یک روی آن را ظلم و سازش نکردن با ستمگران بدانیم، روی دیگر قطعاً تن‌ندادن به ظلم است. به بیان دیگر، نه حق ظلم کردن یا سازش با ستمگر داریم و نه حق داریم تن به ظلم کسی بدهیم. اگر کسی زیر بار ستم نرود، دیگری هم هوس ستمگری نمی‌کند. از طرف دیگر، مبارزه با ظلم فقط مبارزه با کافران نیست. منافقان نیز از جمله ظالمان هستند که ظاهراً دین دارند؛ اما در عمل با دین مخالفت می‌کنند.

دستور دین این است که با اهل ستم که حاضر به اصلاح کار خود



به صورت مسالمت‌آمیز نیستند، مبارزه کنید تا به حق تن بدهند. روایت کرده‌اند که حضرت رسول ﷺ به امام علی علیه السلام فرمود: «ای علی، خدای تعالی جهاد در فتنه را بر مؤمنان مقرر داشت.» پرسیده شد: «ای رسول خدا ﷺ، آن فتنه‌ای که بر ما مقرر شده است که در آن پیکار کنیم، چیست؟» حضرت بیان کرد: «فتنه‌گروهی که بر یگانگی خدا و پیامبری من گواهی می‌دهند؛ درحالی که با سنت من مخالفت می‌کنند و از دین منحرف می‌شوند.» پس پرسیده می‌شود: «بر چه [مبنایی و به چه دلیلی] با آنان پیکار کنیم، با وجود آنکه بر یگانگی خدا و پیامبری شما گواهی می‌دهند؟» پیامبر صلی الله علیه و آله پاسخ دادند: «بر مبنای بدعت آوردن آن‌ها در دین و به دلیل جدانشان از دستور من و جایز شمردن ریختن خون عترتم.»

### پله ششم: هر چیز به جای خویش نیکوست

اگر فقط یک چیز در دنیا وجود داشته باشد که تمام انسان‌های واقعی زمین مشتاقش باشند و هرگز جز در دستگاه ائمه معصوم علیهم السلام محقق نشده باشد و هنوز بشر تشنه‌اش باشد، آن چیز قطعاً عدالت است. همان که رسول مهربانی صلی الله علیه و آله درباره‌اش می‌فرماید: «ساعتی عدالت از هفتاد سال عبادتی که شب‌هایش به نماز شب و روزهایش به روزه بگذرد، [برتر و] بهتر است.» امام علی علیه السلام نیز می‌فرماید: «عدل، هر چیزی را در جای خود قرار می‌دهد.» پس عدل یعنی قراردادن هر چیز در جای خود و این مبنای همه امور است. خداوند نیز هر چیز



را در جای خود قرار داده و همه چیز را بر عدل استوار کرده است. همان طور که در حدیث نبوی آمده است: «آسمان‌ها و زمین به عدل برپاست.»

دین منهای عدالت، بیشتر وسیله‌ای است که مانع حرکت انسان به سمت حق می‌شود. در دین اسلام، یعنی همان منش رسول عدل و عدالت ﷺ، همه چیز بر عدل استوار بوده و اصلاً عدل مقیاس هر چیز است. به عبارت دیگر، چیزی که دین گفته است، عدل تلقی نمی‌شود؛ بلکه آنچه عدل است، دین همان را می‌گوید. عدالت دارای ارزش ذاتی است و سلامت همه چیز به وجود عدالت بستگی دارد. برای همین هم خداوند در سوره نسا به برپایی عدالت اجتماعی دستور می‌دهد: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، برپادارندگان پیوسته عدالت باشید.» مرحوم طبرسی، مفسر بزرگ قرآن، در این باره می‌نویسد: «معنای این سخن آن است که باید عادت و سنت شما برپاداشتن عدالت در گفتار و کردار باشد.»

منظور از عدالت اجتماعی، عدالتی است که تمام جنبه‌های فردی، اجتماعی، خانوادگی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی را دربر می‌گیرد. اگر عدالت اجتماعی برقرار نشود، جامعه فضایی برای زور و ستم و غارت می‌شود و ارزش‌ها فراموش می‌گردند. بدترین جامعه آنجایی است که این شرایط را بپذیرد و مردمش برای برپایی عدالت قیام نکنند و عدالت‌خواهان را سرکوب کنند. امام موسی کاظم علیه السلام از رسول اکرم ﷺ نقل کرده است: «قوم بدی هستند آنان که در راه خدا، برای عدالت قیام نمی‌کنند. قوم بدی هستند آنان که امرکنندگان به عدالت در میان مردم را می‌کشند.» امیرالمؤمنین علیه السلام هم می‌فرماید:



«بارها از رسول خدا ﷺ این سخن را شنیدم: ملتی که به صراحت حق ضعیفان را از زورمندان نگیرد، هرگز پاکیزه نمی‌شود و روی سعادت نمی‌بیند.» همان‌طور که اگر عدالت نباشد، ارزش‌ها یکی‌یکی جایگاهشان را از دست می‌دهند، در جایی که عدالت برقرار است، ارزش‌ها شکوفا می‌شوند و رشد می‌کنند. با شکوفایی ارزش‌ها، زمینه رشد و رسیدن به کمال هم در انسان‌ها فراهم می‌شود.

رسول مهربانی ﷺ عادل‌ترین مردم بود. سیره همه پیشوایان حق از حضرت خاتم ﷺ تا امام‌زمان ﷺ بر مبنای برپایی عدالت و از بین بردن تمام آثار ستم و باطل است. نقل کرده‌اند که از امام باقر علیه السلام پرسیدند: «وقتی امام‌زمان ﷺ قیام کند، به کدام سیره با مردم رفتار می‌کند؟» حضرت فرمود: «به همان سیره‌ای که رسول خدا ﷺ رفتار می‌کرد تا اسلام ظاهر گردد.» پرسیدند: «سیره رسول خدا ﷺ چگونه بود؟» امام پاسخ دادند: «آنچه را در جاهلیت بود، باطل کرد و با عدالت با مردم روبه‌رو شد [و در میان آن‌ها عدالت کرد]. حضرت قائم ﷺ نیز چنین می‌کند. وقتی ایشان قیام کند، آنچه در اوضاع ناعادلانه وجود دارد و آنچه از بی‌عدالتی در میان مردم رایج است، باطل می‌کند و با مردم با عدالت روبه‌رو می‌شود [و عدالت را برپا می‌دارند].»<sup>۱</sup>

۱. تهذیب الاحکام، ج ۶ ص ۱۵۴؛ وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۵۷.

## پِلَةُ هَفْتَم: وَ أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ

در گذشته، خواهر بزرگ‌ترم نصیحتی به من کرد که باعث شد تا به امروز تلاش کنم به هر چیزی از جهات مختلف بنگرم. او گفت: «اگر بزرگ‌تری نیازی داشت که فرد کوچک‌تری نیز می‌توانست آن را برطرف کند، بهتر است اجازه دهد فرد کوچک‌تر انجام دهد؛ حتی اگر بزرگ‌تر خودش می‌تواند نیازش را برطرف کند.» به این ترتیب کوچک‌ترها که معمولاً بیشتر به کمک احتیاج دارند، احساس مفید بودن می‌کنند و در وقت نیاز هم خجالت نمی‌کشند که به بزرگ‌تر رجوع کنند؛ چون می‌دانند فرصت جبران و مفیدبودن دارند. زمانی که درحال مطالعه دربارهٔ تقیّد پیامبر اکرم ﷺ به مشورت کردن با اصحابشان بودم، نگرستن به جهات مختلف این مشورت برایم جالب بود.

از برخی اصحاب آن حضرت و عایشه نقل شده است: «هیچ‌کس را ندیدیم که بیشتر از رسول خدا ﷺ با اصحابش مشورت کند.» باتوجه‌به اینکه ایشان معصوم بودند، طبیعی است که به مشورت با غیرمعصوم نیازی نداشتند. همچنین، صرف‌نظر از معصومیت، حضرت دارای اندیشه‌ای کامل و تفکری وسیع بودند. باین‌حال می‌بینیم که بیش از سایر افراد از مشورت بهره می‌بردند و مثل سایر امور حق، در این موضوع هم پیش‌قدم بودند. درواقع رسول مهربانی ﷺ با مشورت کردن، ازسویی اهمیت آن را به مسلمانان یادآور می‌شود و ازسوی دیگر این سیره را به‌گونه‌ای پایه‌گذاری می‌کنند که برای دوران‌های بعد از ایشان، به سنتی پایدار تبدیل شود.<sup>۱</sup> به این ترتیب،

۱. اهل حدیث و مفسران و مورخان، در بیان علت مشورت آن حضرت مطالبی را آورده‌اند که گویای آن



حضرت به مسلمانان می‌آموزد که مشورت باید به‌عنوان یک اصل در برنامه زندگی‌شان جاری باشد و نه به‌صورت امری فرعی در حاشیه زندگی.

از جهتی دیگر، مشورت‌کردن پیامبر ﷺ با اصحاب نشانه احترام‌گذاشتن و شخصیت‌دادن به آن‌ها بوده است. این کار باعث رشد اندیشه و تفکر در جامعه اسلامی نیز می‌شود. با مشورت، صاحب‌نظران و اهل اندیشه رشد کرده و جایگاه واقعی خودشان را پیدا می‌کنند. در این وضعیت، مردم در برابر مسائل جامعه‌شان بی‌تفاوت نخواهند بود و چون می‌بینند حرفشان اعتبار دارد، پیوندهای اجتماعی‌شان محکم می‌شود و روحیه مسئولیت‌پذیری و شرکت در فعالیت‌ها در آن‌ها تقویت می‌گردد. به‌روشنی می‌توان فهمید که یکی از عوامل موفقیت پیامبر ﷺ در پیشبرد هدف‌های اسلامی، همین مسئله مشورت بوده است. منش ایشان نشان داد که چگونه می‌توان جامعه را به سلامت اداره کرد و جلوی آفت‌هایی اجتماعی مثل خودرایی و خودسری را گرفت.

وقتی مردم فعالیت‌های مهمشان را با مشورت پیش می‌برند، کمتر گرفتار لغزش و پشیمانی می‌شوند. برعکس، نبود سنت مشورت در جامعه، تنش‌های اجتماعی سیاسی را زیاد کرده و رشد فکری افراد را متوقف می‌کند. در حدیثی نبوی آمده است: «هنگامی که زمامداران

---

است که یکی از اهداف ایشان برای مشورت‌کردن با امت همین بوده است. ابوالفتح رازی می‌نویسد: «خواست تا مردمان به او اقتدا کنند، از پس او.» مکتبه المرعشی النجفی، تفسیر روح الجنان و روح

شما نیکان و توانگرانِ شما سخاوتمندان باشند و کارهایتان با مشورت انجام شود، روی زمین از زیر زمین برای شما بهتر است [و شایستهٔ زندگی و بقا هستید]. ولی اگر زمامدارانِ شما بدان و توانگرانِ شما افراد بخیل باشند و کارها با مشورت انجام نشود، زیر زمین از روی آن برای شما بهتر است.» به بیان دیگر، از نظر پیامبر اکرم ﷺ، شورا چنان جایگاهی حیاتی دارد که نبود آن در جامعه، مردن را برای مردم سزاوارتر از زندگی کردن می‌کند.

البته مشورت‌های حضرت دربارهٔ مسائلی بود که به امت مربوط می‌شد و نه در مسائلی که به اوامر خدا و رسولش مربوط بود؛ یعنی در مقابل حکم صریح خداوند و فرستاده‌اش، جای نظر دادن نیست. در این زمینه، در آیهٔ ۳۶ سورهٔ احزاب اشاره شده است: «هیچ مرد و زن باایمانی را نمی‌رسد که هرگاه خداوند و پیامبرش دستوری دادند، از پیش خود اختیاری داشته باشند. هر کس نافرمانی خدا و فرستاده‌اش را پیشه سازد، در گمراهی آشکار به سر می‌برد.» بنابراین پیامبر ﷺ فقط می‌توانستند دربارهٔ مسائلی مشورت کنند که خارج از اوامر و نواهی الهی باشد. ایشان نه تنها در مسائل نظامی از جمله جنگ بدر، جنگ احد، پیکارهای بنی‌قریظه و بنی‌نضیر، روز حدیبیه، فتح مکه و...، بلکه در مسائل غیرنظامی از جمله امور فردی، خانوادگی، اجتماعی و سیاسی نیز با اصحاب مشورت می‌کرد.

سیرهٔ تمام معصومان علیهم‌السلام بر مشورت بوده است؛ اما برای حفظ این سنت، باید مرزهایی رعایت شود. از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است: «بی‌گمان مشورت معنا نمی‌یابد، مگر به رعایت حدود آن. آن که مشورت را با حدودش بشناسد [و رعایت کند، از آن بهرهٔ درست



می‌برد] و درغیراین صورت، برای مشورت‌کننده، زیان‌های ناشی از آن بیشتر از منافعش خواهد بود.» باید بدانیم که طبق سیره حضرت رسول ﷺ و ائمه معصومین علیهم‌السلام، با چه کسانی باید مشورت کرد و با چه کسانی نباید. نیز، وظیفه مشورت‌کننده و مشاور چیست. در سخن پیشوایان دین علیهم‌السلام، مجموعه‌ای از صفات و ویژگی‌ها عنوان شده است که اگر فردی آن‌ها را داشته باشد، مناسب مشورت کردن است. مهم‌ترین صفت‌ها به شرح زیر است:

- خداترسی: از رسول خدا ﷺ نقل شده است: «با کسی مشورت کن که از خدای تعالی بترسد.»

- تقوای الهی: پیامبر اکرم ﷺ می‌فرمود با پرهیزگاران و اهل تقوا مشورت کنید: «با متقین مشورت کنید؛ زیرا آن‌ها کسانی هستند که آخرت را بر دنیا ترجیح می‌دهند و کارهای شما را بر امور خویش مقدم می‌دارند.»

- تعقل: پیامبر ﷺ فرموده‌اند: «مشورت با انسان عاقل خیرخواه، رشد و برکت و توفیقی از جانب خداست. پس هرگاه خیرخواه عاقلی نظر مشورتی داد، از مخالفت با آن بپرهیز؛ زیرا سختی به دنبال خواهد داشت.»

- تجربه: مشورت با افراد باتجربه، انسان را از خطاهای گذشتگان در امان می‌دارد. به همین دلیل، مشورت با آنان توصیه شده است: «بهترین کسانی که می‌توانی با ایشان مشورت کنی، صاحبان خرد و دانش و خداوندان تجربه‌ها و دوراندیشی هستند.»

- علم: از پیامبر رحمت ﷺ نقل شده است: «با علمای صالح مشورت

کنید و وقتی تصمیم بر اجرای آن گرفتید، به خدا توکل کنید.»  
در مقابل، حضرت رسول ﷺ به امیرالمؤمنین علیه السلام توصیه کرده است که با چه کسانی مشورت نکند: «ای علی، هرگز با شخص ترسو مشورت مکن؛ زیرا راه بیرون شدن از کار را برای تو مشکل می‌کند. با بخیل مشورت مکن؛ چون تو را از مقصد باز می‌دارد. با حریص مشورت مکن؛ زیرا شر و فساد کار را در نظرت می‌آراید. بدان که ترس و بخل و حرص تمایلاتی هستند که از بدگمانی به خدا سرچشمه می‌گیرند.» مهم‌ترین صفات فردی که نباید با او مشورت کرد نیز بدین شرح است:

- ترس از غیرخدا: «شخص ترسو را در اندیشه و نظر خود شرکت مده؛ زیرا تو را در کارت سست می‌سازد و چیزی که بزرگ نیست، برایت بزرگ جلوه می‌دهد.»

- بخل: «فرد بخیل را در مشورت خود داخل مکن؛ چون تو را از راه راست دور می‌گرداند و وعده ناداریات می‌دهد.»

- حرص: «آزمند را در کار مشورت خویش شریک مساز؛ زیرا زشتی را برایت آسان وانمود می‌کند و آزمندی را برایت می‌آراید.»

- دروغ‌گویی: «با شخص دروغ‌گو مشورت مکن؛ زیرا مانند سراب است: دور را برای تو نزدیک و نزدیک را برای تو دور می‌سازد.»

- حماقت و جهل: «با احمق مشورت مکن؛ که او خود را برایت به رنج اندازد و تو را به مقصود نرساند.»

اما وظیفه کسی که با او مشورت می‌شود، یعنی مشاور، این است که در نهایت صداقت و امانت عمل کند و از هیچ‌گونه خیرخواهی فروگذار نکند. پیامبر اسلام ﷺ می‌فرماید: «هرکس از برادر مسلمانش



مشورت خواهد و او در جز آنچه رشد و خیر اوست، راهنمایی کند، به او خیانت کرده است.» مشورت‌کننده نیز پس از آنکه فردی با صفات لازم برای مشورت انتخاب کرد، وظیفه دارد نظر او را بپذیرد و به کار ببرد. از رسول خدا ﷺ نقل شده است: «هرگاه انسان عاقل خیرخواهی نظر مشورتی داد، بپذیر و از مخالفت با آرای چنین افرادی بپرهیز؛ زیرا بی‌گمان نتیجه آن هلاکت است.»

خوب است نظر امام سجاد علیه السلام را نیز درباره حق مشورت‌کننده و مشاور بدانیم؛ زیرا ایشان نیز دست‌پرورده مکتب رسول‌الله ﷺ هستند: «اما حق کسی که در امری با تو مشورت می‌کند، این است: اگر نظر مفید و صحیحی داری، به‌منظور خیرخواهی او باید اظهار کنی. باید رأی تو چنان باشد که اگر خودت به‌جای او می‌بودی، همان کار را می‌کردی. نظر مشورتی خود را با نرمی و مدارا بیان کن؛ زیرا نرمی، ترس را از میان برمی‌دارد و خشونت، انس را به وحشت تبدیل می‌کند. اگر در خودت صلاحیت اظهارنظر را نمی‌بینی، او را به فردی که معتمد و مطمئن است و در این زمینه به او شناخت داری، معرفی کن. اگر چنین کاری بکنی، در نیک‌خواهی او کوتاهی نکرده‌ای و تکلیف خود را نیک انجام داده‌ای. [بدان که] نیرو و پشتیبانی جز از آن خدا نیست.»

حق کسی که با او مشورت می‌کنی نیز چنین است: بدانی دیدگاه‌ها گوناگون است و هرکس نظری دارد. اگر نظرش مطابق میل تو نبود، در صورتی که او را شایسته مشورت می‌دانی، روا نیست او را به بدخواهی متهم سازی. می‌توانی باز هم با فرد دیگری که نظرش



مورد اعتماد است، مشورت کنی. هرگز سپاسگزاری از چنین کسی را که نظر خود را بی‌دریغ با تو در میان گذاشته است، ترک مکن. در صورتی که بعدها نظر او را مطابق واقع یافتی، خدا را شکر کن. از او نیز سپاسگزار باش و در صدد خدمت متقابل به او باش تا هنگام احتیاج، در چنین مواقعی تو نیز به کمک او بروی.»

### پله هشتم: وارثان زمین

هرکسی در زندگی‌اش چیزی دارد که به آن افتخار می‌کند. شما به چه چیزی افتخار می‌کنید؟ بگذارید تقلبی به شما برسانم که بتوانیم افتخاراتمان را با رسول خدا ﷺ منطبق کنیم. از افتخارات خاتم‌الاولیاء ﷺ این بود که خودش را از مسکینان و مستضعفان می‌دانست و هرگز از این روحیه دور نشد. ایشان به هیچ‌وجه اجازه کوچک‌شمردن مستضعفان را نمی‌داد و می‌فرمود: «بدانید هرکس فقیر مسلمانی را تحقیر کند، همچون کسی است که حق خدا را تحقیر کرده باشد و خداوند در روز قیامت او را تحقیر می‌کند، مگر اینکه توبه کند. هرکس فقیر مسلمانی را گرامی بدارد، در روز قیامت، خدا را درحالی دیدار کند که از وی راضی است.» براساس آموزه‌های دین اسلام، روزی «مستضعفان صالح» وارث زمین می‌شوند و دولتی حق، همه محرومیت‌ها را از دنیا پاک می‌کند. با این نگاه، پیامبر اسلام ﷺ هم برای احقاق حقوق مستضعفان تلاش می‌کند و همیشه در کنار آن‌ها قرار دارد.

امام علی علیه السلام از رسول خدا ﷺ نقل کرده‌است: خداوند در شب



معراج فرمود: «ای احمد، دوست داشتن خدا، دوست داشتن فقیران و نزدیک شدن به ایشان است.» گفتم: «آن‌ها چه کسانی هستند؟» فرمود: «کسانی که به اندک خشنودند. بر گرسنگی شکیبا هستند. بر زندگی گوارا سپاسگزارند. از گرسنگی و تشنگی شکایت نمی‌کنند. با زبانشان دروغ نمی‌گویند. بر پروردگارشان خشمناک نیستند. برای آنچه از دست داده‌اند، افسرده‌خاطر نمی‌شوند و برای آنچه به دست آورده‌اند، شادمان نیستند. ای احمد، دوست داشتن من، دوست داشتن فقیران است. به فقیران و مجلسشان نزدیک شو [و آنان را نزدیک خود بیاور] تا تو را به خود نزدیک کنم. از ثروتمندان و مجلسشان دور شو؛ زیرا فقیران دوستان هستند.»

یادمان باشد مستضعفانی منظور هستند که خوی استکبار، بزرگ‌بینی، خودبینی، تکبر و برتری‌جویی ندارند و نقطه مقابل مستکبران هستند. اینان دنیا در چشمشان موقتی است و حق را بزرگ می‌بینند. پیامبر ﷺ یاران خود را به نزدیک شدن به این مستضعفان و دوستی ایشان توصیه می‌کرد و از یاران می‌خواست که آن‌ها را به صورت واقعی دوست داشته باشند و برایشان تلاش کنند. سلمان فارسی می‌گوید: «حبییب رسول خدا ﷺ مرا به هفت خصلت سفارش فرمود: اینکه در هیچ حالی آن‌ها را ترک نکنم؛ اینکه به پایین‌تر از خود بنگرم و به آن‌ها که برتر از من است، ننگرم؛ اینکه مستضعفان را دوست بدارم و به آنان نزدیک شوم...»

همه پیامبران الهی ﷺ در راه نجات انسان‌های مظلوم که گرفتار ظلم ستمگران بوده‌اند، مبارزه و تلاش کرده‌اند. رسالت اولیای

خدا ﷺ نجات محرومان و هدایت آنان در برپایی عدالت است. سنت الهی نیز بر این است که دولت‌های باطل از بین بروند و با قیام مستضعفان، دولت حق برقرار شود. خداوند این وعده حق را با قاطعیت عنوان می‌کند: «ما اراده داریم که بر مستضعفان زمین منت گذاریم و آن‌ها را پیشوایان و وارثان [حکومت روی زمین] قرار دهیم.»<sup>۱</sup> نمونه نهایی پیروزی مستضعفان بر مستکبران، بنا بر وعده حق خداوند، همان حکومت عدالت بر تمامی کره زمین توسط آخرین ذخیره خداوند، یعنی امام‌زمان علیه السلام است.

در حدیثی از رسول مهربانی علیه السلام نقل شده است: «سیره و سنت مهدی علیه السلام، سیره و سنت من است. مردم را با دین و آیین من هدایت خواهد کرد و آن‌ها را به کتاب پروردگرم دعوت می‌کند.» در حدیثی از امام صادق علیه السلام نیز آمده است: «هنگامی که قائم علیه السلام قیام کند، به عدالت حکم می‌کند. در دوران حکومت او بیداد برداشته می‌شود و راه‌ها امن می‌گردد. زمین همه برکاتش را خارج می‌کند و در اختیار مردم قرار می‌دهد. هر حقی به صاحبش برمی‌گردد و هیچ اهل دین و اهل مذهبی باقی نمی‌ماند، مگر اینکه اظهار اسلام و اعتراف به ایمان می‌کند. هر چه مردم جست‌وجو می‌کنند که کسی را پیدا کنند و به او صدقه بدهند، نمی‌یابند؛ زیرا همه مؤمنان بی‌نیاز هستند.»



### پله نهم: مواظب باش بالای نردبان نباشی!

بعضی شعرها در کمال سادگی و عامیانه بودن، عمیق و قابل تأمل هستند؛ مثل این شعر قدیمی که احتمالاً همه افراد آن را شنیده‌اند:

نردبان این جهان ما و منی ست عاقبت این نردبان بشکستی ست  
 لاجرم هر کس که بالاتر نشست استخوانش سخت تر خواهد شکست  
 کافی است همین دو بیت را که با منطق عقلی ساده‌ای اثبات شدنی  
 است، به خاطر بسپاریم؛ همین دو بیت برای فاصله گرفتن از دنیا و  
 دور شدن از خوی مستکبرانه بس است! استکبارستیزی و دشمنی  
 با تکبر و برتری جویی، از قرارهای جدی پیامبر ﷺ است. این  
 یعنی درگیری پیوسته حق و باطل: یک جبهه یاوران حق و جبهه  
 دیگر یاوران باطل؛ یک طرف پیامبران ﷺ و پیروانشان و طرف  
 دیگر چهره‌های مختلف استکبار، یاران شیطان، قدرت‌های بیدادگر  
 سیاسی، قدرت‌های فاسد اقتصادی و قدرت‌های منحرف مذهبی.  
 اگر با چهره‌های استکبار، در هر لباسی که هستند، مقابله نکنیم  
 و ستم‌پیشگی آن‌ها را دفع ننماییم، همان‌طور که قرآن کریم اشاره  
 می‌کند، زمین پر از تباهی و ستم می‌شود: «اگر خداوند بعضی مردم  
 را توسط بعضی دیگر دفع نکند، دیرها و صومعه‌ها و معابد یهود و  
 نصارا و نیز مساجدی که نام خدا در آن‌ها بسیار برده می‌شود، ویران  
 می‌گردد. خداوند کسانی را که او را یاری کنند [و از آیینش دفاع  
 نمایند]، یاری می‌کند. خداوند قوی و شکست‌ناپذیر است.»<sup>۱</sup>

رسول مهربانی ﷺ در راه مبارزه با استکبار، علاوه بر تلاش عملی، تذکرات زیادی هم بیان می‌فرمود. از فرمایشات ایشان است: «بپرهیزید از هم‌نشینی با مردگان!» پرسیدند: «ای رسول خدا ﷺ، مردگان کیستند؟» حضرت فرمود: «هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وادارد.» همچنین از ایشان روایت شده است: «هر که به قدر یک دانه خردل در دلش کبر باشد، به بهشت نمی‌رود.»

رفتار ایشان هم متواضعانه و به‌دور از تکبر بود: «آن حضرت خودش شتر را علف می‌داد و او را می‌بست. خانه را می‌روفت. گوسفند را می‌دوشید. نعلین خود را پینه می‌کرد. جامه خود را وصله می‌زد. با خدمتکار خویش غذا می‌خورد. چون خادم از دستاس کردن (آسیاب کردن) خسته می‌شد، او را یاری می‌کرد. از بازار چیزی می‌خرد و به دست یا به گوشه جامه خویش می‌گرفت و به خانه می‌آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست‌فرا می‌داد و به هر کسی از نمازگزاران از کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده که می‌رسید، ابتدا سلام می‌کرد.

جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می‌کرد، از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه به آن دعوت می‌کردند، حقیر نمی‌شمرد؛ اگرچه به‌جز خرمای پوسیده چیزی نبود. از صبح برای شام چیزی نگاه نمی‌داشت و از شام برای صبح چیزی ذخیره نمی‌گذاشت. کم‌خرج، خوش‌خلق، نرم‌خو، کریم‌الطبع، نیکومعاشرت، گشاده‌رو و متبسم بود. اندوهناک و بی‌خنده بود، بی‌ترش‌رویی؛ در امر دین محکم و استوار بود، بی‌درستی؛ متواضع و فروتن بود، بی‌مذلت و خواری؛ بخشنده بود، بی‌اسراف. با همه خویشان، مهربان و با همه



مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. هرگز چندان نمی‌خورد که تخمه کند و هیچ‌گاه دست طمع به چیزی دراز نمی‌کرد.»<sup>۱</sup>

### پلهٔ دهم: ز کجا آمده‌ام، آمدنم بهر چه بود؟

یکی بود، یکی نبود. زیر گنبد کبود، غیر از خدا هیچ‌کس نبود. تا اینکه خدا آدم را خلق کرد. روزی آدم قدم‌زنان درحال سیاحت بود که چشمش به حوّا افتاد و باخبر شد که در عرش الهی تنها نیست. وقتی حوّا را دید، یک دل نه، صد دل و شاید هم بیشتر طالبش شد. خدا به او گفت که اگر حوّا را می‌خواهد، باید او را از خدا طلب کند. خواستگاری محقق شد و حوّا هم که متقابلاً به آدم علاقه‌مند شده بود، جواب مثبت داد و احتمالاً ساده‌ترین ازدواج عالم اتفاق افتاد! سپس خداوند با دادن اولاد سالم به آن‌ها، لطفش را در حقشان تمام کرد. خلاصه بچه‌ها هم ازدواج کردند و دوباره فرزندانشان به هم دل بستند تا اینکه جمعیتشان روزبه‌روز بیشتر شد. «خب، پس جز این نیست که ما همه از یک پدر و مادر زاده شده‌ایم و فرقی بین ما نیست. اگر ما یادمان رفته که از کجا آمده‌ایم و آمدنمان بهر چه بوده است خداوند متعال فراموش نکرده است. به‌همین دلیل نیز تفاوتی بین بندگانش قائل نمی‌شود؛ اما برخی افراد بلدند خودشان را در دل خدا بیشتر جا کنند!

پیش قرآن بنده و مولا یکی است      بوریا و مسند دیا یکی است

اما رسول مهربانی ﷺ فراموش نکرده بود که از کجا آمده است، برای همین مانند قرآن، نه سفید بر سیاه برایش ارجح بود و نه عرب بر عجم. ایشان همه انسان‌ها را همچون دندان‌های یک شانه، مساوی می‌دید و هیچ مزیتی جز تقوا برای افراد قائل نبود. آن حضرت مساوات را رعایت می‌کرد درحالی‌که رنگ پوست، شکل، اخلاق، امیال و استعداد‌های افراد یکی نبود. ایشان می‌دانست که این تفاوت‌ها طبیعی است و تساوی در آن‌ها ممکن نیست. امام علی علیه السلام نیز با پیروی از ایشان می‌فرمود: «خیر مردم در تفاوت آن‌هاست. اگر همه مساوی باشند، هلاک می‌شوند.»

بعد از فتح مکه، رسول مهربانی ﷺ به بلال حبشی دستور دادند که بر فراز کعبه برود و اذان بگوید. او نیز بالای کعبه ایستاد و اذان تاریخی‌اش را گفت. عتاب بن اسید بن ابی‌عیص طبق جهالت اعراب گفت: «خدا را سپاس که پدر من فوت کرده و نیست تا این روز را ببیند!» حارث بن هشام نیز هم‌نوا با او پرسید: «محمد جز این کلاغ سیاه، مؤذن دیگری نیافت؟!» سهیل بن عمرو گفت: «وقتی خدا چیزی را اراده کند، تغییرش دهد.» اما ابوسفیان با آن‌ها ابراز هم‌عقیدگی نکرد و گفت: «چیزی نمی‌گوییم؛ چون می‌ترسم که پروردگار آسمان او را باخبر سازد.»

پس جبرائیل بر پیامبر ﷺ نازل شد و ایشان را از آنچه گذشته بود، آگاه ساخت. رسول اکرم ﷺ آن‌ها را احضار کرد و از آنچه به زبان آورده بودند، سؤال فرمود. آن‌ها هم به گفته‌هایشان اعتراف کردند و آنچه را گذشته بود، گفتند. پس آیه ۱۴ سوره نوح نازل شد و از



فخرفروشی به خاطر نَسَب و زیادیِ اموال و نیز از کوچک‌شمردن فقرا منع کرد و ملاک برتری را تقوا اعلام نمود: «شما را چه می‌شود که برای خدا احترامی قائل نمی‌شوید؛ حال آنکه او شما را گونه‌گون [در چند مرحله و در مراتب مختلف] آفریده است.»

پس از فتح مکه و حاکمیت اسلام، رسول مسوات ﷺ خطبه‌ای خواند و مسوات اسلامی را به همه اعلام کرد: «ای مردم، آگاه باشید که پروردگارتان یکی است و پدرتان [نیز] یکی. بنابراین بدانید که نه عربی را بر عجم و نه عجمی را بر عرب و نه سیاهی را بر سفید و نه سفیدی را بر سیاه برتری است، مگر به تقوا. آیا [این حقیقت را] ابلاغ کردم؟» گفتند: «آری.» حضرت فرمود: «حاضران به غایبان ابلاغ کنند.» همچنین از آن حضرت نقل شده است: «بی‌گمان خداوند به نژادها، خانواده‌ها، بدن‌ها و دارایی‌های شما نگاه نمی‌کند؛ بلکه به قلب‌های شما می‌نگرد و آن کسی را که قلبی صالح دارد، مورد مهر و رحمت خود قرار می‌دهد. همگی فرزندان آدم هستید و محبوب‌ترین شما نزد خدا، باتقواترین شماست.»

به این ترتیب، پیامبر ﷺ اتحادی محکم را برای مسلمانان پایه‌گذاری کرد و فرمود: «با هم در یک صف و به مساوات باشید و با هم مختلف نباشید تا قلب‌هایتان مختلف نشود.» این همان پایانی است که اسلام برای تمام تفاخرهای جاهلی قرار داده‌مان طور که نبی اکرم ﷺ به امام علی ع فرمود: «ای علی، خداوند به وسیلهٔ اسلام، تکبر و فخرفروشی جاهلیت و افتخارکردن به پدران را از بین برد. آگاه باشید که تمام مردم از آدم هستند و آدم از خاک است و



برترین مردمان نزد خدا، باتقواترین آن‌ها هستند.»

از امام باقر علیه السلام روایت شده است: سلمان با چند نفر از مردان قریش، در مسجد نشسته بودند. آن‌ها شروع کردند به نقل نَسَب و نژاد خود و هریک نسب خویش را بالا می‌برد تا رسیدند به سلمان. عمر بن خطاب به وی گفت: «تو بگو کیستی و پدرت کیست و اصل و نسب تو چیست.» سلمان پاسخ داد: «من، سلمان، فرزند بنده خدا هستم که گمراه بودم و خدای عزوجل توسط محمد صلی الله علیه و آله هدایت‌م کرد. بینوا بودم و خداوند توسط محمد صلی الله علیه و آله توانگرم ساخت. برده بودم و خداوند توسط محمد صلی الله علیه و آله آزادم کرد. این نسب من و حسب من است.» در همین حال، پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شد و به آن‌ها پیوست. سلمان گفت: «ای رسول خدا صلی الله علیه و آله، من از دست این‌ها چه کشیدم!» سپس آنچه را گذشته بود و آن تفاخرها و برتری‌جویی‌ها را بازگو کرد.

پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: «تو در پاسخ به آن‌ها چه گفتی؟» سلمان پاسخ خردمندانه و مکتبی خود را بازگفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ای گروه قریش، همانا حسب مرد، دین اوست. مردانگی‌اش اخلاق اوست. اصل و نسب او نیز عقل و خردش است. خدای عزوجل فرموده است: بی‌گمان شما را از نری و ماده‌ای آفریده‌ایم و شما را تیره‌ها و قبایله‌ها کردیم تا یکدیگر را بشناسید. بی‌شک گرامی‌ترین شما نزد خدا باتقواترین شماست.» سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله به سلمان فرمود: «هیچ‌یک از این‌ها بر تو برتری و فضیلتی ندارند، مگر به تقوای الهی.

اگر تقوای تو از آن‌ها فزون‌تر باشد، تو برتر از آن‌هایی.»

رسول مهربانی و عدل صلی الله علیه و آله حتی در نگاه کردن به اصحاب نیز مساوات را رعایت می‌کردند. از ابوذر نقل شده است: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در



حلقه‌ای میان اصحابش می‌نشست [به‌گونه‌ای که] اگر فرد بیگانه‌ای وارد مجلس می‌شد، نمی‌دانست پیامبر ﷺ کدام یک است تا اینکه می‌پرسید: «مساوات ابعاد گوناگونی دارد که حضرت به تمام آن‌ها پایبند بود و به ترویج و تحکیم مبانی مساوات در همه آن ابعاد می‌پرداخت. مهم‌ترین آن‌ها شش مورد است: مساوات اجتماعی، مساوات در برابر قانون، مساوات در تقسیم بیت‌المال، مساوات در مالیات‌های اسلامی، مساوات در تحصیل علم و مساوات در تصدی شغل‌ها و انجام مسئولیت‌ها.

### پله یازدهم: چشم و آینه و راهنما

«درواقع مؤمنان برادر یکدیگرند؛ پس میان برادرانتان اصلاح کنید و از خدا پروا بگیرید. باشد که بر شما رحمت آید.» از جمله قرارهای پیامبر اکرم ﷺ که شاید نام آن هنوز به‌خوبی باقی است، اما جز نامش از آن چیزی رایج نیست، اصل اخوت است. این اصل، در روابط اجتماعی بسیار کارگشاست. در نبود آن، نه تنها روابط اجتماعی سرد و غیرانسانی می‌گردد، بلکه بشر هم دچار خستگی روحی و احساس درماندگی می‌شود. اما در هنگام وجود آن، علاوه بر ایجاد وحدت، انسانیت در زندگی اجتماعی رنگ پیدا می‌کند و روابط از حالت حیوانی و اهمیت‌دادن به منافع فردی خارج می‌شود. دین،

مسلمان را برادر مسلمان، چشم، آینه و راهنمای او می‌داند.<sup>۱</sup> پیوند میان روح‌های مؤمنان محکم است؛ به طوری که وقتی گهگاه اندوه‌هایی به دل انسان می‌نشیند و دلیل آن را نمی‌داند، از اندوه دیگران است. جابر جعفی می‌گوید: خدمت امام باقر علیه السلام بودم که دل گرفته شدم. به حضرت عرض کردم: «گاهی بدون اینکه مصیبتی به من رسد یا ناراحتی به سرم ریزد، اندوهگین می‌شوم؛ تا آنجا که خانواده و دوستم نیز اثر آن را در چهره‌ام مشاهده می‌کنند.» حضرت فرمود: «آری ای جابر، خدای عزوجل مؤمنان را از طینت بهشتی آفرید و از نسیم روح خویش در آنها جاری ساخت. از این روست که مؤمن، برادر، پدر و مادری مؤمن است. پس هرگاه به یکی از آن ارواح در شهری اندوهی رسد، آن روح دیگر اندوهگین شود؛ زیرا از [جنس] اوست.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله برای تحقق عینی اصل اخوت، دو بار میان مسلمانان پیمان اخوت بست: بار اول پیش از هجرت، این پیمان را میان مهاجران بست تا آنان را برای کار بزرگ و سرنوشت‌سازی در تاریخ آماده سازد؛ بار دوم نیز کمی پس از ورود به مدینه، پیمان اخوت میان مسلمانان بسته شد. اعلام برادری اهل ایمان فقط مسئله‌ای عاطفی و درونی نیست؛ بلکه در عرصه‌های گوناگون فردی و اجتماعی بروز خارجی و ظاهری دارد و مسئولیت سنگینی می‌آورد. از امام حسن مجتبی علیه السلام روایت شده است: «بی‌گمان شناخت حقوق برادران دینی و آگاهی به آنها موجب محبوبیت و سبب افزایش

۱. حدیث امام صادق علیه السلام: الکافی، ج ۲، ص ۱۶۶؛ تنبیه الخواطر، ج ۲، ص ۱۹۷.



قرب به درگاه الهی می‌گردد. به یقین، ترک ادای این حقوق موجب خشم خدای رحمان و پایین آمدن مرتبه آدمی در پیشگاه خداوند می‌شود.»

امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره وظایف ایمانی مسلمانان، از رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین نقل کرده‌اند: «مؤمن (مسلمان) به گردن برادرش سی حق دارد که ناگزیر است آن‌ها را در برابر او ادا کند یا آنکه ببخشد. آن حقوق عبارت است از: از لغزش او صرف نظر کند؛ به اشک چشم او ترحم کند؛ عیوب او را بپوشاند؛ عذر او را بپذیرد؛ نگذارد کسی از او غیبت کند؛ او را پند دهد؛ دوستی او را حفظ کند؛ به وعده‌ای که به او داده است، وفا کند؛ در بیماری عیادتش کند؛ بر جنازه او حاضر شود؛ دعوت او را بپذیرد؛ هدیه او را قبول کند؛ احسان او را تلافی کند؛ نعمت او را سپاسگزاری نماید؛ یار و یاور او باشد؛ ناموس او را حفظ کند؛ حاجت و نیاز او را برآورد؛ اگر عطسه کرد، به او بگوید غفر الله لک (خدا تو را ببخشد)؛ گمشده او را جست‌وجو کند؛ جواب سلام او را بدهد؛ با او به نیکی سخن گوید؛ احسان او را به خوبی تلافی کند؛ قسم‌هایش را تصدیق کند؛ با او دوستی کند [و به دوستان او محبت نماید]؛ هرگز با او ستیزه و دشمنی نکند؛ او را چه ظالم باشد و چه مظلوم، یاری کند. در صورتی که ظالم باشد، راه یاری کردن آن است که نگذارد ستم کند و اگر مظلوم باشد، راه یاری کردن آن است که حق او را از ستمگر بستاند؛ او را خوار نسازد؛ هرچه برای خود دوست می‌دارد، برای او نیز دوست بدارد و آنچه برای خودش نمی‌پسندد، برای او نیز نپسندد.» امام علی علیه السلام سپس فرمود: «از رسول خدا صلی الله علیه و آله

شنیدم که می‌فرمود: هرگاه شخصی از میان شما یکی از این حقوق را واگذارد، برادر مؤمن او در قیامت [آن حق را] مطالبه می‌کند و او نیز محکوم خواهد شد.»

برای اینکه به خوبی بفهمیم که اخوت و وظیفه‌ای سنگین و تعهدآور است و در عرصه عمل اثبات می‌شود، همین روایت کافی است. برای تحقق روابط انسانی مبتنی بر اخوت ایمانی، موانعی را باید رفع نمود و مقتضیاتی را فراهم کرد. در ادامه، به صورت کوتاه و خلاصه، عواملی را مرور می‌کنیم که سبب تقویت دوستی و محبت اهل ایمان می‌شوند و به وسیله آن‌ها مسئولیت مؤمنان در برابر یکدیگر و پیوندشان با هم معنا پیدا می‌کند:

#### ۱. مهرورزی، عطوفت و گرمی داشتن یکدیگر

امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است: «هر که به برادر مسلمانش سخن محبت آمیزی گوید و گرفتاری‌اش را گشایش دهد، تازمانی که در این کار باشد، زیر سایه رحمت واسعه الهی است.»

#### ۲. برآوردن نیازهای یکدیگر و تلاش در راه آن

عبدالله بن محمد جعفری از امام باقر علیه السلام نقل کرده است: «بی‌گمان وقتی به مؤمن حاجتی از برادرش عرضه می‌شود که نمی‌تواند برآورد، ولی بدان همت می‌گمارد و دل می‌بندد، خدای تبارک و تعالی او را به سبب همتش، به بهشت وارد می‌کند.»

۳. مواسات (یاری کردن یکدیگر و شریک ساختن در مال تا حد برابری)

در دوره‌ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله تلاش می‌کرد جامعه ایمانی شکل گیرد، روزی مردی با تأخیر نزد حضرت رفت. پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید:



«چرا دیر آمدی؟» گفت: «ای رسول خدا ﷺ، برهنگی مرا بازداشت.» فرمود: «مگر همسایه‌ای نداری که دارای دو جامه باشد و یکی را به تو قرض دهد؟» مرد پاسخ داد: «آری، ای رسول خدا ﷺ.» فرمود: «پس او برادر تو نیست!» همچنین مفضل بن عمر گوید: امام صادق علیه السلام چنین فرمود: «هرکس دو ویژگی داشته باشد [مؤمن واقعی است و با او معاشرت کن]؛ و اگر نه، از وی بپرهیز و بپرهیز و بپرهیز!» پرسیدند: «آن دو ویژگی چیست؟» ایشان پاسخ دادند: «نمازها را به وقت گزاردن و محافظت بر آن‌ها و نیز مواسات.»

۴. فریادرسی و گشودن گرفتاری یکدیگر

امام صادق علیه السلام از رسول خدا ﷺ نقل کرده‌است: «هر که صبح کند و اهتمام به امور مسلمین نداشته باشد، از مسلمانان نیست و هر که بشنود مردی از آن‌ها فریادرسی می‌خواهد و به او پاسخ ندهد [و به داد او نرسد] نیز از مسلمانان نیست.»

۵. شاد کردن مؤمن

امام باقر علیه السلام از رسول خدا ﷺ روایت کرده‌اند: «هرکس مؤمنی را شاد سازد، به یقین مرا شاد ساخته است و هرکس مرا شاد سازد، به راستی خدا را شاد کرده است.»

۶. دیدار برادران

نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: جبرائیل به من خبر داد که خدای عزوجل فرشته‌ای را به زمین فرستاده است. فرشته راه رفت تا به در خانه‌ای رسید که مردی از صاحب‌خانه اجازه ورود می‌گرفت. فرشته پرسید: «با صاحب این خانه چه کار داری؟» مرد پاسخ داد: «او برادر مسلمان

من است که به خاطر خدای تبارک و تعالی به دیدارش آمده‌ام.» فرشته گفت: «جز بدین منظور نیامده‌ای؟» جواب داد: «جز بدین منظور نیامده‌ام.» فرشته گفت: «من فرستاده خدا به سوی تو هستم و او به تو سلام می‌رساند و می‌فرماید: بهشت برایت واجب شد.» سپس گفت: «خدای عزوجل می‌فرماید: هر مسلمانی که از مسلمانی دیدار کند، او را دیدار نکرده، بلکه مرا دیدار کرده و بهشت به عنوان ثواب او برعهده من است.»

#### ۷. گردآمدن و مذاکره و گفت‌وگوی برادران

علاوه بر دیدار یکدیگر و آن را وسیله‌ای برای اصلاح خویش و جامعه قرار دادن، باید به چیزی فراتر از دیدار صرف دست پیدا کرد. دیدارها باید به جلساتی با هدف اصلاح‌گری تبدیل شود. شعیب عقرقوفی گوید: من حاضر بودم و امام صادق علیه السلام به یاران خود می‌فرمود: «از خدا پروا کنید و برادرانی خوش‌رفتار باشید. به خاطر خدا با هم دوستی کنید و پیوستگی داشته باشید و به هم مهر ورزید. به ملاقات یکدیگر روید و امر ما را مورد مذاکره قرار دهید و آن را زنده دارید.»

#### ۸. دست‌دادن با یکدیگر

جابر از امام باقر علیه السلام نقل کرده است: «رسول خدا صلی الله علیه و آله به اصحاب خود می‌فرمود: هنگامی که یکی از شما برادرش را ملاقات کند، باید به او سلام نماید و با او دست بدهد؛ زیرا خدای عزوجل فرشتگانش را بدین عمل گرامی داشته است. پس شما هم کار فرشتگان را بکنید.» همچنین امام باقر علیه السلام فرمود: «وقتی که دو مؤمن به هم برمی‌خورند و مصافحه می‌کنند، خدا دستش را میان دست آن‌ها می‌گذارد و با آن که رفیقش را بیشتر دوست می‌دارد، مصافحه می‌کند.»



## ۹. انداختن دست به گردن یکدیگر

اسحاق بن عمار از امام صادق علیه السلام روایت کرده است: «هنگامی که دو مؤمن یکدیگر را در آغوش کشند، رحمت خدا آن‌ها را فراگیرد و وقتی به یکدیگر فشرده شوند و از آن جز رضای خدا نخواهند و غرض دنیوی نداشته باشند، به آن‌ها گفته شود: آمرزیده شدید.»

## ۱۰. بوسیدن یکدیگر

یونس بن ظبیان از امام صادق علیه السلام روایت کرده است: «شما شیعیان را نوری است که به وسیله آن در دنیا شناخته می‌شوید؛ تا آنجا که هرگاه یکی از شما برادرش را ملاقات کند، محل نور در پیشانی اوست.» بعضی عوامل هم سبب جدایی و دوری اهل ایمان می‌شوند و برادری را زایل می‌کنند. مهم‌ترین آن‌ها عبارت است از: کناره‌گیری از یکدیگر، نداشتن همکاری و یاری با یکدیگر، ستم به یکدیگر، ترساندن یکدیگر، آزار و خوارشمردن دیگران، بدگمانی و بددلی، بی‌وفایی و فریب‌کاری، دروغ، تجسس و عیب‌جویی، سرزنش دیگران، سخن‌چینی، مسخره‌کردن، حسادت، غیبت، تهمت، مجادله، خشم، دشنام، خلف‌وعده، فخرفروشی و برتری‌جویی.

## پله دوازدهم: که عشق آسان نمود اول، ولی افتاد مشکل‌ها

به بعضی قرارهای عاشقی و آداب بندگی که می‌رسیم، اگر خودمان را با عمل به قرارهای قبل آماده نکرده باشیم، در عمل که هیچ، در درک و هضم آن نیز به مشکل می‌خوریم! این بخش از همین



قرارها محسوب می‌شود. پیامبر ﷺ همواره اصولی را رعایت می‌کرد که عمل به بعضی از آنها واقعاً دشوار است؛ مانند تعاون و تکافل و مواسات. «تعاون» به معنای یاری و پشتیبانی یکدیگر و نیز همراهی و مشارکت و همکاری در هر کاری است. «تکافل» به معنای برعهده‌داشتن امور یکدیگر و مسئولیت مشترک در ادارهٔ امور و تضامن است. به عبارت دیگر، یعنی هر عضو جامعه خود را کفیل سایر اعضا بداند و همه در جهت برطرف کردن نیازهای دیگران و حفظ سلامت و مصالح جامعه تلاش کنند.

«مواسات» هم در لغت به معنای مساعدت، دست‌گیری، همیاری، تعاون، برابرداشتن، غم‌خواری، یاری‌گری و مددکاری از طریق مال است. کمک‌رساندن به یاران و دوستان و مستحقان در معیشت و شریک کردن آنها در قوت و مال است. کسی را به مال خود برابرگردانیدن است. مواسات کردن یعنی دیگران را در جان و مال همچون خود شمردن، یاری و غم‌خواری کردن با کسی در مال و جان و نیز کسی را در چیزی همچون خویش دانستن. برای شخص بنده عمل به این اصول، مخصوصاً مواسات، بسیار سخت به نظر می‌رسد. اما انسان موجودی اجتماعی است و جامعهٔ انسانی بدون همراهی و مشارکت و همکاری (تعاون) و بدون مسئولیت مشترک و تأمین و تضامن (تکافل) و بدون یاری همه‌جانبه و برابرداشتن (مساوات)، خالی از انسانیت است. ارزش و اعتبار جامعهٔ انسانی به همین‌هاست. پیامبر مهربانی ﷺ می‌فرماید: «مَثَلُ مُؤْمِنَانِ دَرِ پِیُوند و دوستی و نیز محبت و رحمت به هم [و اهمیت‌دادن به سرنوشت یکدیگر]، همچون پیکری زنده است که اگر عضوی از آن به درد آید، سایر اعضای پیکر



با آن همدردی می‌کنند.» امام صادق علیه السلام هم در این باره می‌فرماید: «اگر مؤمنی برای حاجتی نزد برادر مؤمنش رود، جز این نیست که آن رحمتی است که خداوند به سوی آن برادر مؤمن فرستاده و به او عنایت فرموده است. پس اگر آن حاجت را پذیرفته و روا کند، رحمت خدا را پذیرفته است و اگر حاجت او را رد کند، با وجود آنکه می‌تواند روا کند، جز این نیست که آن رحمت الهی را از خود رد کرده است.» در جای دیگری، از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «خدای عزوجل فرمود: خلق، خانواده و عیال من هستند؛ پس محبوب‌ترین آن‌ها نزد من کسی است که در برابر آن‌ها مهربان‌تر و در برطرف کردن نیازهایشان کوشاتر باشد.»

اما از میان آنچه گفتیم، سخت‌ترین آن‌ها، اثرگذارترینشان است. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «هیچ چیز همچون مواسات، برادری را حفظ نمی‌کند.» رسول مهر و جوانمردی ﷺ پیروان خود را چنین می‌خواست: افرادی با روحیه‌ای سراسر تکافل و مواسات. آن حضرت در صدد ایجاد امتی بود که یکدیگر را همچون خود ببینند و بیشترین مساعدت را با هم داشته باشند و در برابر زندگی و مشکلات یکدیگر بی‌اعتنا نباشند.





## فصل چهارم سیری در عالم تدبیر

(رسول مهربانی در مدیریت امور)





## تراشه‌های الماس

وقتی به تکه‌شیشه کوچکی نگاه می‌کنیم، نه برایش ارزش مادی خاصی قائلیم و نه ارزش معنوی ویژه‌ای. این تکه‌شیشه نه‌تنها در چشم ما، بلکه در چشم هیچ‌کس جلوه‌ زیبایی ندارد و هیچ فرد عاقلی هم به فکر نگه‌داشتن آن نمی‌افتد. اما اگر تکه‌ای هرچند کوچک از الماس خام داشته باشیم، نتراشیده و نخراشیده، نه‌تنها ما، بلکه هر انسان عاقل دیگری هم برایش ارزش قائل است. البته الماس نتراشیده نیز با آنکه ذاتاً ارزشمند است، به چشم کسی زیبا نیست. اما وقتی روند مشخصی را پشت سر می‌گذارد و تراش‌های مختلفی به بدنش می‌نشیند به همان جواهری تبدیل می‌گردد که برایش جان‌ها می‌دهند و داستان‌ها ساخته می‌شود و دل‌ها بسته! اگر به‌دقت به الماس بنگریم، تراش‌های بزرگ و کوچکی روی آن می‌بینیم که هر کدام قرینه‌هایی دارند. هرچه ابعاد بیشتری روی یک الماس

بینیم یعنی تراش‌های بیشتری دارد پس کار بیشتری رویش انجام شده‌است و این بیشترهای پی‌درپی و متقارن، الماس را چشم‌نوازتر و شعاع نوری که از آن ساطع می‌شود، را دل‌ربا تر می‌کند. ممکن است نتوانیم مستقیماً به خورشید نگاه کنیم؛ اما اگر الماسی را جلوی نور خورشید قرار دهیم، نور را جذب می‌کند و شعاع‌های رنگارنگ فوق‌العاده‌ای از آن را همچون رنگین‌کمان باز می‌تاباند.

هنگامی که خداوند موجودی را خلق می‌کند تا خلیفه‌اش بر زمین باشد و از روح خود در او می‌دمد و بار امانتش را بر دوش او می‌گذارد، یعنی برایش ارزش قائل است. پس انسان به سبب پتانسیلی که برای خلیفه خدا بودن دارد، انسان‌بودنش ارزشمند است؛ همچون الماس. اما اگر بخواهد دلربا شود و این قابلیت را داشته باشد که شعاعی از نور خداوند را بتاباند و روح خدایی‌اش را کشف کند، باید تراش بخورد و ابعاد مختلف پیدا کند. به عبارتی، باید روندی را طی کند و آبدیده شود. در این صورت، جلوه‌های زیباتری از آیات خداوند را منعکس می‌کند و قدرت تسلط بر قلب‌های بیشتری را هم می‌یابد.

مهم، ابعاد زیبایی است که باید به جان انسان بنشیند و خصلت‌های نیکی که وجود او را بترشد. این تراش خوردن‌ها این قدر مهم است که گاهی به ذات بی‌ارزشی هم زیبایی و ارزشمندی می‌دهد. شیشه‌های تراش‌خورده لوسترها همان تکه‌شیشه‌هایی هستند که ارزش نگه‌داشتن نداشتند؛ اما حالا زیبا شده و ارزش مادی هم پیدا کرده‌اند. این بدان معناست که حتی اگر وجودی بی‌ارزش هم داشته باشیم، باز هم با کسب فضایل مختلف و جلادادن ابعاد شخصیتی مان می‌توانیم ارزشمند شویم.



رسول مهربانی ﷺ با همین ابعاد گسترده شخصیتی‌شان بر قلوب مسلمین تسلط داشتند. ایشان به‌عنوان رهبر جامعه اسلامی باید جامعه را مدیریت می‌کرد و این درواقع، یکی دیگر از ابعاد وجود مبارکشان را به ما نشان می‌دهد. البته باید دانست که تمام ابعاد زندگی حضرت، بر همان کلید طلایی اصلاح رابطه خود و خدا استوار بود. رعایت این اصل و وجود ویژگی رحمت و محبت در شخصیتشان، تأثیر ویژه‌ای در سیره مدیریتی ایشان گذاشته است. علاوه‌براین‌ها اصول دیگری هم وجود دارند که برای مدیریت در هر زمانی کارسازند. در ادامه، بخشی از آن‌ها را مرور می‌کنیم:



## پلهٔ اول: به وسعت آسمان

وقتی قصاب با کارد، گوشت را به پرده‌های نازک تقسیم می‌کند، از یک تکه گوشت، تعداد زیادی گوشت نازک فراهم می‌شود. حال، اگر این گوشت‌ها را کنار یکدیگر روی سطحی قرار دهیم، سطح گسترده‌ای را دربر می‌گیرد. این یعنی شرح کردن گوشت. گویی امری جمع‌شده و به‌هم‌پیوسته و فشرده باز شود. «شرح صدر» از همین معنا آمده است؛ یعنی گستردگی سینه و گستردگی به نور الهی و آرامشی که از ناحیهٔ خدا می‌آید. فعلاً مفهوم شرح صدر را در نظر داشته باشید تا بعد ببینیم کجا به کارمان می‌آید!

وقتی سفره‌ای گسترده می‌شود و عده‌ای دور آن می‌نشینند تا از برکت خدا استفاده کنند، صاحب‌خانه با توجه به تعداد مهمانان، ظرف آبی در سفره می‌گذارد. تشنگی مهمانان هنگام صرف غذا، با همان ظرف آب مدیریت می‌شود. هرچه ظرف بزرگ‌تر باشد، مهمانان بیشتری را هم پوشش می‌دهد. برای آنکه همهٔ افراد بتوانند از آب بنوشند، باید ظرف به قدر کافی بزرگ باشد. این مثال برای زمانی است که بخواهیم تشنگی افراد را مدیریت کنیم. اما وقتی بخواهیم جمعی از انسان‌ها و جان و روحشان را مدیریت نماییم، باید چه کنیم؟ به‌عنوان اولین و بهترین اقدام باید ظرف دلمان به اندازهٔ انسان‌ها بزرگ شود. هرچه دل گسترده‌تر شود، روح وسیع‌تر می‌شود و هرچه روح وسعت یابد، با روح انسان‌های بیشتری می‌تواند ارتباط برقرار کند. اینجاست که به «شرح صدر» احتیاج جدی پیدا می‌کنیم.



وقتی حضرت موسی علیه السلام می‌خواست قوم بنی‌اسرائیل را در هدایت به سوی خدا مدیریت کند، اولین خواسته‌اش از خدا شرح صدر بود.<sup>۱</sup> رسول خدا صلی الله علیه و آله هم بدون شرح صدر نمی‌توانست از عهده آن همه رنج و سختی برآید. روایت است که چند روز مانده به آخر شوال سال دهم، حضرت با یکی از اصحاب خود به طایف رفت تا قبیله ثقیف را به اسلام و حق دعوت کند. در آنجا با سه برادری که آن زمان سروران قوم بودند، صحبت کرد و به سوی خدا دعوتشان نمود. یکی از آنان گفت: «من پرده‌های کعبه را دریده باشم، اگر تو را خدا به پیامبری فرستاده باشد!» دیگری گفت: «مگر خدا جز تو کسی را نیافت که به پیامبری بفرستد؟!» سومی هم گفت: «به خدا سوگند که هرگز با تو سخن نخواهم گفت؛ زیرا اگر به‌راستی پیامبر خدا باشی، مقامت بالاتر از آن است که سخنت را رد کنم و اگر بر خدا دروغ می‌بندی، شایستگی آن را نداری که با تو هم‌سخن شوم.» پس رسول خدا صلی الله علیه و آله را مسخره کردند و گفته‌های خودشان و حضرت را بین مردم قبیله نشر دادند. آنان سر راه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و همراهش دو صف شدند. وقتی ایشان از آنجا می‌رفت مردم سنگ‌بارانشان می‌کردند، تا آنجا که پای حضرت مجروح شد و ایشان در این باره فرمود: «جز بر سنگ قدمی بر نمی‌داشتم و نمی‌نهادم.» مرد صحابی که از ایشان حمایت می‌کرد هم مجروح شد.

آنچه گفتیم، فقط نمونه‌ای بسیار جزئی از حوادثی است که رسول

۱. [قال ربَّ اشرح لي صدري] \* و يسر لي أمري \* و اخلل عقدة من لسانى \* يَفْقَهُوا قَوْلِي [طه، ۲۸ تا ۲۵].

مهربانی علیه السلام پشت سر گذاشت و تحمل این‌ها بدون سعه صدر محال بود. همین گستردگی سینه و صبر ناشی از آن، بالاخره تسلط اسلام و رهبری و مدیریت پیامبر خدا علیه السلام را سبب شد. البته برای حفظ این رهبری و هرچه بهتر پیش‌رفتن کارها، باز هم پیامبر علیه السلام باید با شرح صدر فراوان پیش می‌رفت.

وسعت صدر بیاید که ریاست به کف آید ورنه از تنگدلی، شغل ریاست به سر آید

حسین بن حمزه از امام صادق علیه السلام روایت کرده است: در نبرد احد، وقتی رسول اکرم علیه السلام وضع دردناک شهادت عمویشان حضرت حمزه علیه السلام را مشاهده کرد که او را مثله کرده و قلبش را بیرون کشیده بودند، منقلب و ناراحت فرمود: «خدایا، ستایش ویژه توست و شکایت هم به سوی توست و در آنچه می‌بینم، تو یاور و مددکاری.» سپس ادامه داد: «اگر بر ایشان چیره شوم، آنان را مثله می‌کنم، آنان را مثله می‌کنم [در روایت دیگری آمده است که هفتاد نفر از آنها را مثله می‌کنم].» در این زمان، آیه ۱۲۶ سوره نحل نازل شد: «هرگاه خواستید مجازات کنید، تنها به مقداری که به شما تعدی شده است، کیفر دهید. اگر شکیبایی پیشه کنید، این کار برای شکیبایان بهتر است.» پس از نزول آیه، پیامبر علیه السلام گفت: «پروردگارا، شکیبایی می‌ورزم، شکیبایی می‌ورزم.» در واقع ایشان بعد از فتح مکه، با سینه‌ای به وسعت آسمان، از قریش گذشت کردند. همین شکیبایی‌ها باعث شد که روح و جان مردم آماده پذیرش اسلام شود. مولوی چه زیبا می‌گوید:



او به تیغ حلم چند حلق را      واخرید از تیغ چندین خلق را  
تیغ حلم از تیغ آهن تیزتر      بل ز صد لشکر ظفرانگیزتر  
امیرمؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَام هم می‌فرماید: «وسیله و ابزار ریاست و  
مدیریت، گشادگی سینه است.»

## پلهٔ دوم: آسمان بار امانت نتوانست کشید

از قدیم گفته‌اند: «کار هر بز نیست خرمن کوفتن / گاو نر می‌خواهد و مرد کهن!» بله، هرکسی از پس هر کاری بر نمی‌آید. قطعاً نمی‌توان برای تقویت زبان انگلیسی، به سراغ استاد عربی رفت یا برای مشکل لوله‌کشی ساختمان، از پزشک کمک گرفت! البته ممکن است فردی در چند زمینه تخصص داشته باشد؛ ولی به هر حال، به خاطر تخصصی که مشکل را حل می‌کند، به او مراجعه می‌شود و نه به خاطر تخصص‌های دیگر او. به قول معروف، باید کار را به کاردان سپرد. نه فقط برای مدیریت مسائل شخصی، بلکه مهم‌تر از آن، برای مدیریت یک مجموعه یا سازمان نیز سپردن کار به کاردان ضروری است.

حال، برای مدیریت جامعه، اهمیت این موضوع هزاران برابر می‌شود. پیشرفت و پسرفت (!) امور جامعه و مردم، در گرو فعالیت همان افرادی است که انجام امور را به دست می‌گیرند. اگر فردی تخصص و تعهد کافی برای انجام کارها را نداشته باشد، هم از عهدهٔ آن‌ها بر نمی‌آید و هم امور مهم مملکت را درگیر مسائل حاشیه‌ای می‌کند. در این صورت، طبیعی است که کشور پسرفت کند. برعکس، اگر در هر بخش و هر مسئولیتی، افرادی با دانش و همت کافی قرار بگیرند، می‌توان هم از فرصت‌ها به قدر کافی استفاده کرد و هم تهدیدها را به فرصت تبدیل نمود. در چنین وضعیتی، هر کار در وقت خود و به بهترین نحو انجام می‌پذیرد؛ در نتیجه کشور به سرعت رو به پیشرفت



می‌رود. از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل شده است: «چهار چیز نشانه تیره‌بختی و ادبار دولتهاست: واگذارن کارهای اصلی و اساسی و پرداختن به امور فرعی، جلوانداختن فرومایگان و پسرانندن صاحبان فضل.»<sup>۱</sup>

رعایت شایستگی، از جمله اصولی است که رسول مهربانی صلی الله علیه و آله به‌عنوان رهبر جامعه اسلامی بسیار به آن پایبند بود. با وجود اینکه مردم آن زمان از معیارهای جاهلی مثل سن، نَسَب، ثروت و... در انتخاب افراد برای پست و مسئولیت بهره می‌بردند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بی‌توجه به این ملاحظات و با درنظرگرفتن شایستگی افراد، امور را به آن‌ها می‌سپرد. بسیار اتفاق می‌افتاد که ایشان جوانی کم‌سن‌وسال را به‌عنوان فرمانده سپاه یا فرماندار شهری منصوب می‌کرد چون او را برای انجام آن کار توانمند می‌دید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود: «امتی که زمامداری خویش را به‌عهده شخصی می‌سپارد که آگاه‌تر از وی نیز در میان آن امت وجود دارد، روزبه‌روز کارش به مذلت و پستی کشیده می‌شود. تاآنکه به آنچه واگذاشته است، باز می‌گردد.» شایستگی و اهلیت مدیر برای کارهای مختلف مسلمانان، آن‌قدر اهمیت دارد که از نظر پیامبر صلی الله علیه و آله، رعایت نکردن آن به‌منزله خیانت است: «هر که کارگزاری از مسلمانان را به کار گمارد و بداند که در میان ایشان شایسته‌تر از او و داناتر از او به کتاب خدا و سنت پیامبرش هست، به خدا و پیامبرش و به همه

مسلمانان خیانت کرده است.» حتی در روایتی دیگر، ایشان همین مطلب را برای کسی که مسئول ده نفر باشد، عنوان کرده‌است؛ پس این موضوع به قدری مهم است که حتی برای مدیریت جمع کوچکی به اندازه ده نفر هم باید رعایت شود.

در نگاه دین، مسئولیت مانند امانت است و اگر کسی می‌داند که نمی‌تواند امانت‌دار خوبی باشد، باید آن مسئولیت را نپذیرد و به کسی که اهلش است، واگذار کند. حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «کاری که در دست توست، شکار و طعمه تو نیست که به چنگت افتاده باشد؛ بلکه امانتی است بر گردن تو.» چنانچه امانت و مسئولیت کاری را بپذیریم که شایسته انجام آن نیستیم، نه تنها کار را به سرانجام نمی‌رسانیم، بلکه خودمان هم به دردسر می‌افتیم. قطعاً هرچه مسئولیت بزرگ‌تر باشد، مشکلات راه نیز جدی‌تر خواهد بود. طبیعی است که هدایت جامعه اسلامی از هر مدیریت دیگری بالاتر است و فقط کسی باید در این جایگاه بنشیند که شایستگی و توانمندی کافی را داشته باشد؛ وگرنه زندگی مادی و معنوی مردم به خطر می‌افتد.

ابومنصور طبرسی، از علمای بزرگ قرن پنجم هجری، می‌نویسد: 'روایت شده است که وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت کرد و با ابوبکر بیعت شد، پدرش ابوقحافه در طایف بود. ابوبکر نامه‌ای به پدرش نوشت: «از جانب خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله به ابوقحافه. اما بعد، مردم به خلافت من توافق کرده و راضی شده‌اند و من امروز خلیفه خدا هستم. اگر به این سو آیی، موجبات سرور و خوشی تو فراهم باشد



و چشم‌های تو روشن گردد.» وقتی ابوقحافه نامه ابوبکر را خواند، به آورنده آن گفت: «چرا مردم با علی علیه السلام بیعت نکردند؟» او پاسخ داد: «چون علی علیه السلام جوان است و نیز بسیاری از قریش و دیگران را کشته و مخالفان و دشمنان زیادی پیدا کرده است؛ ولی ابوبکر سال خورده است.» ابوقحافه گفت: «اگر ملاک تصدی حکومت پیری است، من پدر او هستم و سنم از او بیشتر است. انصاف این است که درباره علی علیه السلام ستم روا داشته‌اند؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله با او بیعت کرده و ما را به بیعت با او فرا خواند.»

سپس پاسخ نامه ابوبکر را چنین نوشت: «از ابوقحافه به پسرش ابوبکر. اما بعد، نوشته تو به من رسید و مانند این بود که آن را یک فرد بی فکر نوشته باشد؛ زیرا جمله‌های آن مخالف یکدیگر بود. یک مرتبه گفته‌ای که خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله هستی و مرتبه دیگر اظهار داشته‌ای که خلیفه خدا هستی و بار دیگر گفته‌ای که مردم به خلافت تو تن داده و راضی شده‌اند! بنابراین کارت بسی مشتبه است و مبادا خود را در چنین امری که خارج شدن و خلاص گشتن از آن دشوار است، داخل کنی. متوجه باش که عاقبت این امر به سوی آتش و ندامت و ملامت نفس لوامه هنگام حساب روز قیامت است. البته برای هر امری راه ورود و خروجی هست. تو خوب می‌دانی که چه کسی نسبت به تو سزاوارتر بر امر خلافت است. پیوسته مراقب خود باش و خدا را حاضر و ناظر بین. این امر را به صاحبش واگذار و متوجه باش که دست کشیدن از آن، امروز برایت بسی آسان تر و سهل تر است.»

اگر نگرشمان درباره پست و مقام و مسئولیت، بار امانت سنگین



روی دشمنان باشد، قطعاً نه به‌سادگی و با ولع زیر بار امانت‌داری  
می‌رویم و نه به‌راحتی امانت مردم را رها کرده و از پذیرفتنش شانه  
خالی می‌کنیم.



## پله سوم: اختیار ما هم دست شماست!

درمورد هر مسئله‌ای یا در هر مکانی که پای بیش از یک نفر آدم وسط باشد بهترین راه برای رسیدن به هدف، تقسیم وظایف است. در هر جمعی، از فضای خانواده گرفته تا سازمان یا جامعه، هر کس وظیفه‌ای دارد. هر چه تعداد آدم‌ها بیشتر باشد، تقسیم مسئولیت نیز بیشتر لازم می‌شود. اما تقسیم وظایف هم باید شرایطی داشته باشد؛ مثلاً فردی به‌عنوان روابط عمومی سازمان باید بداند وظیفه‌اش چیست یا به‌عنوان سخن‌گوی سازمان باید بداند اختیارات او تا چه اندازه است. بنابراین مدیر شایسته، هم باید رسالت نیروهایش را برای آن‌ها به‌صورت شفاف و مناسب تبیین کند و هم به آنان اختیاراتی بدهد که بتوانند با اطمینان خاطر کارشان را انجام دهند. اما این نیز کافی نیست. مدیر نهاد یا رهبر جامعه هم باید بتواند به نیروهای خود اعتماد کند.

خداوند در آیه ۶ سوره اعراف می‌فرماید: «پس هرآینه از کسانی که به سویشان [پیامبر] فرستاده‌ایم، [درباره اجابت پیامبران] پرسش خواهیم کرد. از خود فرستادگان نیز [درباره انجام دادن رسالت] خواهیم پرسید.» پس علاوه بر دادن اختیار و مسئولیت، افراد نیز باید بابت وظیفه‌ای که عهده‌دار انجامش شده‌اند، پاسخ‌گو باشند و امتحان شوند. به این وسیله، رهبر گروه هم میزان قابل اعتماد بودن و مسئولیت‌پذیری هر کس را متوجه می‌شود. از امام جواد علیه السلام نقل شده است: «هر که قبل از آزمون و سنجش پذیرای اعتماد و اطمینان شود، خود را در معرض هلاکت و پایانی سراسر رنج و درد قرار داده است.»

امیرمؤمنان علی علیه السلام به مالک اشتر نوشت: «پس در کارهای کارگزارانت دقت کن و آنان را با آزمایش به کار بگمار. آنان را به میل خود و از روی استبداد رأی [و بدون مشورت] به کاری نگمار؛ زیرا استبداد و تسلیم تمایل شدن، کانونی از شعبه‌های ستم و خیانت است. از میان آنان، افرادی را برگزین که باتجربه‌تر و پاک‌تر و پیشگام‌تر در اسلام‌اند؛ زیرا اخلاق ایشان بهتر و خانواده آن‌ها پاک‌تر است. همچنین طمعشان کمتر است و در سنجش عواقب کارها بیناترند.» سیره مدیریتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه معصوم علیهم السلام این‌گونه بوده است. آنان به‌صورت مداوم بر رفتار و عملکرد کسانی که به کار می‌گرفتند، نظارت می‌کردند. انسان‌ها همواره در معرض اشتباه و حتی تباهی هستند و قدرت و اختیار نیز امکان طمع و خطا را بیشتر می‌کند.

از امام رضا علیه السلام روایت شده است: «هرگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله سپاهی را برای مأموریت می‌فرستاد و فرمانده برای آن تعیین می‌کرد، برخی از افراد مورد اعتماد خود را [مخفیانه] بر او می‌گماشت تا رفتارشان را زیر نظر بگیرد و برای پیامبر صلی الله علیه و آله گزارش کند.» ائمه همچنین بابت اختیاراتی که به کارگزارانشان می‌دادند، از آن‌ها حساب‌خواهی می‌کردند. زمانی که به امام علی گزارش خیانت یکی از کارگزارانشان را دادند، ایشان نامه‌ای به او نوشت و ضمن توبیخ، او را برکنار کرد: «ناگهان به من گزارش دادند که تو در پیروی از هوا و هوس فروگذار نمی‌کنی و برای آخرت چیزی باقی نگذاشته‌ای. دنیایت را با ویرانی آخرت آباد می‌سازی و پیوندت با خویشاوندانت را به بهای قطع دینت برقرار می‌کنی. اگر آنچه از تو به من رسیده است، درست باشد، شتر



[بارکش] خانواده‌ات و بند کفشت از تو بهتر است! کسی که همچون تو باشد، نه شایستگی این را دارد که حفظ مرزی را به او بسپارند و نه کاری را اجرایی کند؛ یا قدرش را بالا ببرند یا در امانتی شریکش سازند یا در جمع‌آوری حقوق بیت‌المال به او اعتماد کنند. به محض رسیدن این نامه، به سوی من حرکت کن. ان شاءالله.»

در اینجا، ذکر نکته‌ای کاملاً ضروری است: وقتی به‌عنوان مدیر وظیفه‌ای را به کسی می‌سپارید، معنایش این نیست که مسئولیت آن از روی دوش شما برداشته شده است. این کار برای اداره بهتر و منظم‌تر و سریع‌تر کارها مناسب است؛ اما مسئولیت نهایی کارها برعهده مدیر خواهد بود.

## پلهٔ چهارم: هزینه‌های جبران‌ناپذیر

ماه شوال سال سوم هجری است. مشرکان با سه‌هزار نفر سپاه، برای انتقام جنگ «بدر» عازم مدینه شده‌اند. پیامبر ﷺ از حملهٔ آن‌ها آگاه می‌گردد و سپاه هفت‌صد نفری خود را در دامنهٔ کوه «احد» آرایش می‌دهد. به این ترتیب، کوه احد پشتیبان سپاه اسلام است و مانعی طبیعی آنان را حفظ می‌کند. در میانهٔ این کوه، بریدگی و شکافی قرار دارد که دشمن می‌تواند با دورزدن کوه و رد شدن از شکاف، از پشت به لشکریان اسلام حمله کرد. رسول خدا ﷺ پنجاه مرد تیرانداز را بر شکاف احد می‌گمارد و به آنان می‌فرماید: «شما مراقب پشت سر ما باشید؛ زیرا بیم آن می‌رود که دشمن از پشت سر حمله کند. بنابراین در جای خود استوار بمانید و تکان نخورید. اگر دیدید که ما آنان را هزیمت (شکست) دادیم و حتی وارد لشکرگاه آنان شدیم، باز هم از جای خود حرکت نکنید. حتی اگر دیدید که ما کشته شدیم، باز هم به فکر یاری و دفاع از ما نباشید. خدایا، تو را بر ایشان گواه می‌گیرم.» سپس می‌فرماید: «سواران دشمن را تیرباران کنید؛ زیرا آنان در برابر تیر نمی‌توانند پیش آیند.»

پیامبر اکرم ﷺ از آنان می‌خواهد که کاملاً منضبط باشند و به هیچ‌وجه سستی یا بی‌انضباطی نکنند؛ چون همه‌چیز به حفظ آن شکاف بستگی دارد. درگیری آغاز می‌شود و طولی نمی‌کشد که سپاه مشرکان رو به شکست می‌گذارد و نزدیک است به‌طور کامل متلاشی شود. اما اینجاست که تیراندازان حافظ شکاف بی‌انضباطی می‌کنند و با مشاهدهٔ پیروزی مسلمانان، برای جمع‌آوری غنائم، سنگر خود را خالی می‌کنند. در وضعیتی که سپاهیان دشمن در حال



فرار هستند، خالد بن ولید که از ابتدای جنگ مراقب تنگه احد بود، از فرصت بی‌توجهی و بی‌انضباطی سپاه اسلام استفاده می‌کند و با دویست نفر، کوه را دور زده از پشت به مسلمانان حمله می‌کند. ورق برمی‌گردد و نبرد پیروز به شکستی سخت بدل می‌شود. به این ترتیب، سهل‌انگاری عده‌ای اسباب مصیبتی سخت و تلخ را برای مسلمانان فراهم می‌آورد تا بدانند که سنت خدا برای همه یکسان است و آنچه پیش می‌آید، نتیجه عملکرد خودشان است.

همین واقعه تاریخی معلوم می‌کند که یک بی‌انضباطی به‌ظاهر ساده، چگونه می‌تواند ضربه‌های جبران‌ناپذیر در پی داشته باشد. در تاریخ مدیریت حضرت، اتفاقاتی از این دست باز هم رخ داده است. گاهی افراد از فرمان ایشان پیشی گرفته یا عقب افتاده‌اند و برای این بی‌انضباطی، به‌شدت از پیامبر ﷺ سرزنش شنیده‌اند. رسول مهربانی ﷺ علاوه بر رعایت نظم و انضباط و جدیت در رفتار خود، این انتظار را از پیروان هم داشت و به آن‌ها توصیه می‌کرد که در همه امور منظم و جدی باشند: «هریک از شما وقتی کاری را انجام می‌دهد، باید محکم و استوار انجام دهد.» ایشان بی‌نظمی و سستی را نشانه غلبه شیطان و پراکندگی دل‌ها می‌دانست و می‌فرمود: «ای مردم، صف‌هایتان را منظم کنید و دوش به دوش بایستید تا فاصله و جدایی و خللی میان شما نباشد و نامرتب نباشید؛ وگرنه خداوند دل‌های شما را از یکدیگر دور می‌گرداند. بدانید که من شما را از پس سر می‌بینم.»

## پله پنجم: فکر بکر

در زندگی مان، هر روز با پرسش‌های بسیاری مواجهیم: برای مهمانی این هفته، لباس رسمی بپوشم یا اسپورت؟ با دوستانم به کوه‌نوردی بروم یا نه؟ چه رشته‌ای را برای دبیرستان انتخاب کنم؟ وارد بازار کار بشوم یا ادامه تحصیل بدهم؟ این پیشنهاد کاری را قبول کنم یا نه؟ کدام رشته را در دانشگاه بخوانم؟ و... همه ما همواره مجبوریم تصمیماتی بگیریم. این موضوع از آن جهت اهمیت دارد که هر تصمیمی، تأثیراتی در زندگی ما و شاید اطرافیانمان باقی می‌گذارد. ممکن است گاهی این تأثیرات تغییرپذیر نباشند و شاید یک عمر همراهمان بمانند. به‌هرحال، باید تبعات ناشی از تصمیماتمان را هم بپذیریم.

در مدیریت یک گروه، چه کوچک و چه بزرگ، چه جمعی دوستانه یا سازمانی عریض و طویل یا یک کشور، تصمیم‌گرفتن بسیار مهم و حساس می‌شود؛ چون به‌طور مستقیم بر زندگی جمعی از انسان‌ها تأثیر می‌گذارد. این موضوع، بار مسئولیتی بزرگ را بر دوش مدیر می‌گذارد. مدیر قوی، با تصمیمات صحیح، اسباب رشد سایرین را فراهم می‌آورد و برعکس، مدیر ضعیف با تصمیمات نادرست می‌تواند جمع را به قهقرا بکشاند. رسول مهربانی ﷺ همیشه با توجه به ملاحظات که برای تصمیم درست لازم است، اقدام می‌کرد و همان‌طور که قرآن توصیه می‌کند، پیش از اتخاذ تصمیم، از نرمش و انعطاف برخوردار بود و مشورت می‌کرد و وقتی تصمیم نهایی را می‌گرفت قاطع و استوار بود.<sup>۱</sup> برای تصمیم‌گیری باید نکاتی را

۱. «در کارها مشورت کن. اما هنگامی که تصمیم گرفتی، [قاطع باش و] بر خدا توکل کن؛ زیرا خداوند



رعایت کرد:

۱. کسب اطلاعات: داشتن اطلاعات صحیح و کافی، برای تصمیم‌گیری درست ضروری است. بدون شناخت، امور به درستی پیش نمی‌رود. امام علی علیه السلام به کمیل بن زیاد می‌فرماید: «ای کمیل، هیچ حرکت و اقدامی نیست، مگر اینکه در آن به شناخت نیازمندی.» رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز به طرق مختلف، برای امور مملکت اطلاعات کسب می‌کرد؛ از جمله اینکه افراد مطمئنی را برای این مهم در نظر گرفته بودند.

۲. مشورت: در فصل گذشته، درباره اهمیت مشورت و اهمیاتی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با وجود بی‌نیازی به مشورت داشت و نیز شرایط مشورت و مشاور صحبت شد. امام رضا علیه السلام درباره نحوه تصمیم‌گیری حضرت رسول صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله با اصحاب خود مشورت می‌کرد سپس بر آنچه می‌خواست، تصمیم می‌گرفت.» امام صادق علیه السلام هم از پدر گرامی‌شان نقل کرده است: از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرسیده شد: «حزم (محکم‌کاری و دوراندیشی) چیست؟» فرمود: «مشورت با صاحب‌نظران و پیروی از ایشان.»

۳. تدبیر و عاقبت‌اندیشی در تصمیم‌گیری: از امام باقر علیه السلام نقل شده است که مردی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و تقاضای آموختن چیزی کرد. حضرت او را به قطع امید از آنچه در دست مردمان است، نصیحت کرد؛ زیرا این روحیه، بی‌نیازی نقد (حاضر) است. مرد تقاضا



کرد که افزون بر آن نیز مطلبی به او بیاموزند. حضرت او را به پرهیز از طمع که فقر نقد است، توصیه کرد. مرد چیزی بالاتر تقاضا کرد و حضرت فرمود: «هر زمان که تصمیم به انجام دادن کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش. پس اگر خیر یا رشد بود، آن را دنبال کن و اگر شر یا گمراهی بود، از آن اجتناب ورز.» آینده‌نگری و تدبیر چنان مهم است که امام علی علیه السلام فرموده‌است: «ای مردم، در دنیایی که در آن تدبیر نباشد، خیری نیست.»

۴. استفاده از تجربه: امیرالمؤمنین علیه السلام در این باره می‌فرماید: «هر که تجربه‌اش بسیار باشد، بی‌گمان کمتر فریب می‌خورد.» در جای دیگر نیز از ایشان نقل شده است: «هر که خود را از تجربه بی‌نیاز بداند، از دیدن عاقبت [امور] کور گردد.»

۵. یافتن بهترین راهکار و روش مناسب: خداوند به انجام امور از راه مناسب توجه خاصی کرده است. در آیه ۱۸۹ سوره بقره آمده است: «نیکوکاری آن نیست که از پشت‌بام خانه‌ها درآیید؛ بلکه نیکویی آن است که متقی باشید و به هر کار، از راه آن وارد شوید و تقوا پیشه سازید که رستگار شوید.» امام باقر علیه السلام در معنای این آیه فرمود: «مراد آن است که در کارها، هر چه باشد، از راه آن وارد شوید.» از نمونه‌های این موضوع در سیره نبوی، ماجرای نصب «حجرالاسود» است که رسول مهربانی صلی الله علیه و آله با تصمیم‌گیری درست و استفاده از روش مناسب، سبب شد اختلاف نظر میان قبایل حل شود:

حضرت رسول صلی الله علیه و آله ۳۵ سال داشت که همه قبایل برای بازسازی خانه کعبه جمع شدند. هر دیوار کعبه به چند قبیله سپرده شد. کار ساختمان پیش می‌رفت، تا اینکه به جایی رسید که باید «حجرالاسود»



در جای خود قرار می‌گرفت. اینجا بود که بین قبایل قریش نزاع درگرفت. هر قبیله‌ای می‌خواست که این افتخار نصیب خودش شود. چند روز به این وضع گذشت و همهٔ قبایل آمادهٔ جنگ بودند. بالاخره در مسجدالحرام جمع شدند تا راه‌حلی پیدا کنند که به جنگ و خون‌ریزی منجر نشود. «بوامیه» پدر «امسلمه» که آن روز از همهٔ رجال قریش پیرتر بود، پیشنهاد کرد تا قریش هر که را نخست وارد مسجد شود، بین خود حکم قرار دهند و هر چه گفت، بپذیرند. همه پیشنهاد را قبول کردند.

نخستین کسی که از در مسجد وارد شد، رسول الله ﷺ بود. همه از دیدن ایشان خوش حال شدند و گفتند: «این امین است. به حکم وی تن می‌دهیم.» جریان را توضیح دادند و خواستند که بین آن‌ها حکم کند. پیامبر خدا ﷺ فرمود: «جامه‌ای نزد من بیاورید.» سپس سنگ را گرفت و در بین جامه قرار داد و گفت: «هر قبیله‌ای یک گوشهٔ جامه را بگیرد.» همهٔ قبایل در بلند کردن سنگ شرکت کردند و آن را با هم پای دیوار کعبه آوردند. سپس رسول اکرم ﷺ سنگ را با دست خویش بلند کرد و در جای خود نهاد. به این ترتیب، با تصمیمی درست و راهکاری مناسب، مشکل حل شد.

## پله ششم: مرد است و قولش!

«رابطه» نام زنی از قریش، در دوران جاهلیت بود. از صبح تا نیمروز، او و کنیزانش پشم‌ها و موهای بی را که در اختیار داشتند، می‌تابیدند. پس از آنکه این کار تمام می‌شد، او دستور می‌داد همه آن‌ها را واتابند! از این‌رو، در میان عرب به «حمقاء» (زن احمق) معروف بود. گفتنی است که پشم با تابیدن، استحکامی پیدا می‌کند و با گشودنش، حرکتی ارتجاعی انجام می‌شود. این کار هم بیهوده است و هم زیان‌آور! فعلاً این داستان را به‌خاطر داشته باشید تا در ادامه، دوباره به آن پردازیم.

خداوند می‌فرماید: «به پیمان خدا، وقتی پیمان بستید، وفا کنید و سوگندها را پس از استوار کردن آن‌ها نشکنید؛ زیرا خدا را بر خویشتن ضامن [و گواه و نگهبان] کرده‌اید. همانا خدا می‌داند که چه می‌کنید. مانند آن زن نباشید که رشته خویش را پس از استوارتابیدن، بازگشود و گسست.» این آیه با اشاره به داستان رابطه، این نکته را یادآور می‌شود که شکستن پیمانی که با خدا بسته شده، نه تنها بیهوده است، بلکه نشان‌دهنده انحطاط و سقوط شخصیت فرد است. این اهمیتی است که دین برای عهد و پیمان با خدا قائل است و شامل پیمان بین انسان‌ها هم می‌شود.

روزی رسول خدا ﷺ با شخصی معامله‌ای می‌کند که مقداری از مبلغ آن باقی می‌ماند. مرد با حضرت در مکانی قرار می‌گذارد تا مابقی را تحویل دهد؛ اما قرار را فراموش می‌کند. سه روز بعد، ناگهان قرار فراموش‌شده را به‌خاطر می‌آورد. پس به محل قرار می‌رود و با حضرت روبه‌رو می‌شود. پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «ای جوان، مرا



سخت به زحمت انداخته و در گرفتاری قرار داده‌ای؛ چون سه روز است در اینجا منتظر تو هستیم!» سیره رسول مهربانی ﷺ وفای به عهد و پیمان بوده است. همان‌طور که خداوند در آیه ۳۴ سوره اسرا می‌فرماید: «به عهد و پیمان [خود] وفا کنید؛ زیرا از آن پرسش می‌شود.»

از امام صادق علیه السلام نقل شده است: رسول خدا ﷺ با مردی قرار گذاشت که در کنار صخره معینی، در انتظار آن مرد بماند تا وی برگردد. شدت و گرمی آفتاب در آن مکان، رسول خدا ﷺ را رنج می‌داد. اصحاب آن حضرت گفتند: «چه می‌شود اگر به سایه منتقل شوید؟» حضرت فرمود: «وعده‌گاه ما همین جاست [و در این مکان می‌مانم]. اگر نیامد، خلف وعده از جانب او خواهد بود.» این حد از امانت‌داری سبب می‌شد که حتی سرسخت‌ترین دشمنانشان هم ایشان را به صدق و راستی و امانت‌داری بشناسند. از ایشان روایت شده است: «مؤمنان در گرو قرارها و پیمان‌های خود هستند.»

## پلهٔ هفتم: کشف حجاب، واجب!

بسیاری از واژه‌ها بآنکه معمولاً معنای مثبتی دارند، اگر در جایگاه خاصی قرار بگیرند، بار منفی پیدا می‌کنند. مثلاً «آزادی» در نگاه اول واژه‌ای فوق‌العاده است؛ اما اگر منظور آزادی از بندگی خدا باشد، آن وقت دیگر بار مثبتی ندارد. «سکوت» نیز از جمله کلماتی است که هم پیشوایان دین و هم عرفا و عقلا در اهمیت و ارزشش بسیار گفته‌اند. حال، اگر این سکوت در زمان دفاع از حق باشد، آیا باز هم کسی تأییدش می‌کند؟ از جمله این واژگان، واژهٔ «حجاب» است. برای ما، حجاب غالباً در بحث پوشش مناسب زن و مرد استفاده می‌شود که برای هر دو ضروری است و بار مثبت دارد. اما وقتی پای آن به روابط بین مدیر و مجموعهٔ تحت مدیریتش باز می‌شود، دیگر مفید نیست؛ بلکه جزو مواردی می‌شود که هر مسئول باید از آن پرهیز کند. به بیان دیگر، یکی از اصول مدیریت در اسلام و منش رسول مهربانی ﷺ این است که زمامداران امور نباید خودشان را از مردم جدا کنند و ارتباط مردم با آن‌ها باید سهل و به‌دور از تشریفات باشد.

سیره‌نویسان، روش پیامبر اکرم ﷺ را این‌گونه نقل کرده‌اند: «رسول خدا ﷺ میان اصحابش چنان قرار می‌گرفت که گویی یکی از ایشان است تا جایی که وقتی فردی بیگانه وارد مجلس پیامبر ﷺ می‌شد، نمی‌دانست که پیامبر ﷺ کدامیک از افراد است، تا اینکه می‌پرسید. بالاخره اصحاب از آن حضرت تقاضا کردند که برای خود جایگاهی مشخص کند و در آنجا بنشیند تا افراد بیگانه ایشان را بشناسند. پس چیزی شبیه منبر ساختند تا آن حضرت بر آن قرار گیرد و همگان



ایشان را ببینند و نیز شناخته شود.»

باآنکه رسول اکرم ﷺ در بین مردم بود به‌خوبی افراد را مدیریت می‌کرد مردم نیز باآنکه از ایشان نمی‌ترسیدند، به‌خاطر شخصیت و مدیریت ایشان، برای آن حضرت احترام قائل بودند و از ایشان پیروی می‌کردند. روزی در سفر، برای تهیهٔ غذا، قرار شد که هریک از اصحاب کاری را برعهده گیرند. حضرت فرمود: «جمع کردن همیزم نیز با من.» اصحاب گفتند: «ای رسول خدا ﷺ، ما این کار را می‌کنیم و نیازی نیست که شما در زحمت بیفتید.» پیامبر ﷺ فرمود: «می‌دانم که چنین می‌کنید؛ اما دوست ندارم امتیازی بر شما داشته باشم. خداوند دوست ندارد که بنده‌اش را در میان یاران خود متمایز ببیند.»



حتماً شما هم تجربه‌اش را داشته‌اید؛ تجربه اینکه با خودتان یا شاید با دیگری، یا گاهی با خدا قراری بگذارید. این جور وقت‌ها، به اصطلاح آدم سرش برود، قول و قرارش نمی‌رود. رسول مهربانی هم در تمام ابعاد زندگی‌شان به اصول ثابتی پایبند بود و این اصول مثل قراری بود بین ایشان و خدای متعال. حضرت چه در زندگی خصوصی و فردی، یا در ارتباط با خدا و بندگی او و چه در حضور اجتماعی و تعامل با دیگران، همیشه تمام و کمال پای این اصول می‌ایستاد. این اصول یا قرارها همچون پلکان باعث می‌شدند پله‌های رشد و تعالی طی شود و پیامبر خدا همیشه در قله انسانیت و بندگی باقی بماند. حالا ما هم می‌خواهیم با قرارها و منش ایشان آشنا شویم و برای بالارفتن از این پلکان طلایی تمرین کنی.